اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۱۷
دوره اول
دوشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۸
بها ۱۵ ریال

رئیس جمهور بنی صدر و
آیندهٔ انقلاب ایران

ده روز پیش، نخستین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ کشور ما صورت گرفت و آقای ابوالحسن بنی‌صدر با هفتاد و پنج درصد مجموع آرائی که در صندوقها ریخته شد، به مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران نایل گشت.

از ویژگی های این انتخابات آن است که ضرورتهای سیاست داخلی و خارجی موجب شتاب در برگزاری آن گردید. نامزدهای ریاست جمهوری فرصت کافی نیافتند که در عرصه‌ٔ داشت برنامهٔ خود، نه تنها کلیات مسائل انقلاب و بازسازی کشور، بلکه جزئیات موضع سیاسی، پایگاه اجتماعی و شیوهٔ عمل خود و همچنین نیروهائی را که در عرصهٔ فعالیت اجرائی بدان تکیه خواهند کرد، به صراحت با مردم در میان نهند و بدین‌سان نسبت خود را در برابر توده‌ها در راستای معینی متعهد سازند. در واقع اگر زمان بیشتری برای تدارک انتخابات و بحث و جدل تبلیغاتی ملازم با آن در نظر گرفته می‌شد، در جریان انتشار بیانیه‌ها و مقالات در مطبوعات یا پخش سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و مناظره‌ها در رادیو و تلویزیون، مردم شناخت دقیق‌تری از امور بدست می آوردند و آماده‌تر به پای صندوقهای رای می رفتند.

ویژگی دیگر این انتخابات آن است که نامزدها از نظر سوابق اجتماعی و عمل انقلابی کم و بیش ناشناخته، و از نظر شخصیت و قدرت رهبری ناآزموده یا کمتر آزموده بودند. از آن گذشته، گروه یاران و پشتیبانان فعال و کارگزاران انتخاباتی شان، که در صورت پیروزی به ناچار اهرم های قدرت اجرائی به دست آنان سپرده خواهد شد، نمی توان دانست که اجتماعشان به گرد نامزدها بر پایهٔ معیارها و مصالح انقلابی و میهنی بوده است یا به انگیزهٔ پیوندهای شخصی و امید بهره‌مندی از مزایای احتمالی آینده.

به هر حال، شاید اغراق نباشد اگر گفته شود که انتخابات پنجم بهمن ۵۸ برای اکثریت مردم ما نوعی راه پیمائی در تاریکی بوده است و خودداری بخش نسبتاً بزرگی از انتخاب کنندگان را از شرکت در دادن رای -به رغم پیام و دعوت مصرانهٔ امام خمینی از بستر بیماری شان- باید به همین امر نسبت داد.

با توجه به انبوه مشکلات و مسائلی که ایران در تداوم انقلاب خود با آن روبروست، و با توجه به مخاطراتی که از درون و بیرون مرزها، کشور ما را در جریان تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب تهدید میکند، بسیار بهتر بود که، پیش از ورود به مرحله مبارزه برای انتخاب رئیس جمهوری، سازمانها و نیروهای راستین انقلابی که خواستار محو کامل سیطرهٔ امپریالیسم و رهائی توده‌های مستضعف از ستم هزاران ساله و شرکت فعال مردم در رهبری امور جامعه میباشند، بر مبنای لزوم وحدت عمل، به مذاکره صریح و صادقانه میپرداختند و شخصیت یگانه‌ای را نامزد میکردند تا گذار از مرحلهٔ دشوار استقرار نهادها، ضمن تسهیل روند تکاملی انقلاب به سود زحمتکشان و محرومان، در چارچوب برنامه‌ای مشترک زیر پرچم واحد و سازمان رهبری واحد صورت بگیرد.

متاسفانه چنین نشد. اکنون هم، خاصه در سرمستی پیروزی شخصی آقای بنی صدر و سرخوردگی بازندگان انتخابات، گمان نمی رود که این گونه یگانگی معوف به زودی به واقعیت بپیوندد، هرچند که حوادث و مسائل انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی ایران ضرورت آن را بیش از هر زمانی تاکید می کند. هنوز در میان نیروهائی که باید در کنار هم باشند، سردرگمی و انکار و پراکندگی برجاست. در همان حال، پافشاری در پهندار

بقیه در صفحهٔ ۸

ناسیونالیسم بورژوایی
خطری جدی برای انقلاب ایران

انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری قاطعانه و سازش ناپذیر امام خمینی در یک سال اخیر فراز و نشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته است

از همان فردای انقلاب، بورژوازی لیبرال ایران حساب خود را از توده‌های میلیونی جدا کرد و با قبضه نمودن بخش مهمی از قدرت دولتی تلاش نمود نهادهای رژیم سابق را از زیر ضربات کاری انقلاب مصون دارد و نگذارد چشم زخم اساسی به حلقه‌های رابط وابستگی به امپریالیسم وارد آید.

تعلل در لغو قراردادهای اسارت بار رژیم سابق با انحصارات رنگارنگ چندملیتی، عدم قاطعیت در برابر

بقیه در صفحه ۷

تجاوز چین به ویتنام
تحلیلی از منشأ و گسترش مسئله
ترجمهٔ: بهرام حبیبی

در بیست و هشتم بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هشت قوای نظامی چین از فونگ تو تا شهر ساحلی مونگ کائی، در جبهه‌ای بطول ۱۶۰۰ کیلومتر حملهٔ خود را به ویتنام شروع نمود. بسیاری از شهرها و روستاهای ویتنامی ابتدا به زیر آتش مداوم توپخانهٔ سنگین قرار گرفت، سپس تانکها دست به تهاجم زدند و پشت سرشان پیاده نظام وارد عمل گردید. تلفات سنگین مهاجمان چینی تا تاریخ نهم اسفند ماه ۵۷ یعنی ۲۷۰۰۰ سرباز کشته و زخمی، ۳۲۰ وسیلهٔ نقلیهٔ نظامی و از جمله بیش از ۲۰۰ تانک، گواه ابعاد وسیع این تهاجم بود.

۱- علل بروز مسئله :

فیدل کاسترو در مصاحبه‌ای با مجلهٔ "آفریک - آزی" در ماه مه ۱۹۷۷ بیان داشت : "سالیان دراز اعتقاد داشته که رهبران چین دچار اشتباهات هولناکی هستند... ولی اکنون عمیقاً اعتقاد دارم که این دیگر اشتباه نیست بلکه خط مشئی است بدقت حساب شده و سرا پا خیانت به همبستگی بین المللی، اتحادی است با امپریالیسم."

اینک در پرتو اتفاقات بعدی جائی برای شبهه در

بقیه در صفحه ۵

دیالکتیک اقتصاد و سیاست در شرایط رشد غیرسرمایه داری
از: آ. ایوانف ترجمهٔ: ب- توانا

مسائلی که رشد غیرسرمایه‌داری کشورهای رهائی یافته مطرح می‌سازد، همواره مورد توجه پژوهشگران انقلابی جهان است. توجه فزاینده‌ای که آنان به این مسائل معطوف می‌دارند نه تنها مربوط به تازگی و پیچیدگی آنها بلکه در جای نخست مربوط به اهمیت عظیمی است که مسائل مورد بحث برای آیندهٔ جنبش انقلابی و رهائی بخش ملی جهان دارند. جریان مشخص و نتایج فوری روند انقلابی جهانی در مقیاس وسیعی به راهی بستگی دارد که کشورهای رهائی یافته برای رشد خود انتخاب می‌کنند. بر این اساس این سؤال مطرح می‌گردد: آیا این کشورها ذخیرهٔ سرمایه‌داری باقی می‌مانند یا این که سمت گیری سوسیالیستی خواهند داشت. توجهی که به مسائل راه غیرسرمایه‌داری می‌شود، نتیجهٔ این واقعیت است که در زمان حاضر دولتهای جوان ملی تجربهٔ قابل ملاحظه‌ای گردآورده‌اند که برای پژوهشگران مسئول میدان وسیعی برای بیرون کشیدن نتایج تئوریک و تعمیم‌های علمی فراهم آورده است.

خصلت دیالکتیکی - متضادی که در رشد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی نمودار می‌شود، مستلزم بررسی ژرف مسائل اسلوب شناسانه (متدولوژیک) و تفسیر تئوریک داده‌های تجربی (آمپیریک) گردآمده است. به عقیدهٔ ما پیش از بررسی انتقادی مجموع مسائلی که از دیالکتیک اقتصاد و سیاست در دورهٔ دگرگونی انقلابی کشورهای رهائی یافتهٔ دارای سمت گیری سوسیالیستی ناشی می‌شود، مشخص کردن تعداد معینی از جنبه‌های اساسی مسئله ضرورت دارد.

چنانکه می‌دانیم اندیشهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده که تصمیم گرفته‌اند در جهت سوسیالیسم گام بردارند، از جانب مارکس و انگلس پیشنهاد شده است. مخصوصاً" مارکس تاکید می‌نمود که در شرایط تاثیر متقابل

بقیه در صفحه ۴

به مرد جاوید انقلابی
دکتر تقی ارانی

خورشید نمی میرد

چشم بینای آدمی
آشیانه خورشید
دام سید بی‌کران
هرگز مخسب که خورشید می رود
در پس کوه شب
در قعر دریای ظلمت
آنگاه تو بی و جهان بی‌جان شده
با خاطره‌ای از آتش سرد
دلهره فروغ تاریک
مرگ خورشید
اما چه می‌گویم بنگر سرانجام
از بر کوه شب
خیزاب دریای ظلمت
اینک خورشید سر می‌رسد
خورشید نمی میرد
هرگز.

مشکل جهانی تغذیه و چند راه‌حل

یکی از حیاتی ترین مسائلی که امروزه بشر با آن دست به گریبان است، مسئله برآوردن نیازهای سریعاً" فزایندهٔ تغذیه در جهان می باشد. لزوم تدارک مواد غذائی و مواد خام و منابع انرژی برای توده‌های عظیم مردم از جمله مشکلات بسیار بزرگ دوران معاصر است. ابعاد بی سابقهٔ مشکل تغذیه را وضع استثنائی جمعیت امروز جهان تبیین می کند. نه تنها بیش از چهار میلیارد جمعیتی که اکنون در جهان به سر می برند بیشترین مقدار در طول تاریخ می باشد، بلکه میزان رشد طبیعی جمعیت نیز اکنون بیش از هر زمانی است. آمار نشان میدهد که میلیون‌ها سال طول کشید تا جمعیت زمین به ۲۵۰ میلیون تن در آغاز عصر جدید رسید. در ۱۸۵۰ رقم جمعیت زمین

بقیه در صفحه ۶

شیلی آلنده: چند نتیجه گیری — بخش سوم

از: ادوارد بورستین

ترجمه: م. فاضلی

اقتصاددانان و مشاور اقتصادی جبهه متحد خلق در دو سال آخر حکومت آلنده در شیلی

اشاره به کاستی های استراتژی اتحاد خلق به این معنی نیست که بگوئیم میر ( )، یا هریک از احزاب اتحاد خلق، استراتژی بهتری داشتند یا نداشتند. میرو متحدان آن درون اتحاد خلق گهگاه در انتقادهای معینی به حکومت برحق بودند. اما این انتقادها استراتژی عملی دیگری را ارائه نمی‌داد که بتواند با استراتژی اتحاد خلق در بهره گیری از امکانات و رویاروئی با مسائلی که یک جنبش سوسیالیستی انتخاباتی (پارلمانی) با آنها روبرو بود رقابت کند — خواه از حیث واقع گرائی و انعطاف، و خواه درک نیاز به پشتیبانی توده‌ای و وحدت.

تشویق چپ گرایان دائر بر تصرف غیرقانونی اراضی زراعی، یا بستن جاده‌ها و اشغال ساختمان های عمومی برای تحمیل خواستها، به ایجاد دشمنی نسبت به اتحاد خلق در طبقات متوسط مددمی رساند؛ درحالی که این شیوه‌ها هیچ زمینه ای برای حل حتی یکی از مسائل عمده مبارزهٔ انقلابی بدست نمی‌دادند. از چنین عملیاتی گاه بر این اساس دفاع می‌شد که آنها به ایجاد تحرک در مردم کمک می‌نمایند و به آنها آگاهی انقلابی می‌دهند. اما این عملیات تنها بخشی از مردم را به بهای از دست دادن اکثریت بسیج می‌کردند؛ و آنچه آنها القاء می‌کردند نه یک آگاهی راستین انقلابی بلکه روح بی انضباطی و آنارشی بود و این پندار که پیشاهنگان می توانند به تنهائی انقلابها را به ثمر رسانند.

کوشش چپ روها برای ایجاد یک گروه بندی دیگر به جای اتحاد خلق — امری که در نیمه‌های روند انقلابی انجام پذیرفت — تاکتیکی عمیقا" اشتباه آمیز بود. جدا از دلایل دیگر برای رد چنین کوششی، دلیل اصلی این بود که در آن شرایط معین و با توجه به اندازه و قدرت احزاب سنتی چپ شانسی برای اجرای چنان تاکتیکی وجود نداشت. تنها نتیجهٔ این کار زیان رساندن به انقلاب بود.

یکی از بزرگترین درسهای مبارزهٔ شیلی درسی قدیمی است: نیاز به وحدت اتحاد خلق از رهبری چند گانه از تمایل به ایجاد استراتژی‌های متعدد رنج می برد. چندگانگی تا حدودی نتیجه تاریخ شیلی بود — احزاب متعددی در دفاع از طبقهٔ کارگر و خلق به وجود آمده بود. ضعف های استراتژی اتحاد خلق بازبر عدم وحدت افزود، گروههای مختلفی این کاستی ها را ملاحظه کردند، سقوط موقعیت اتحاد خلق را دریافتند و در پی جستن راههایی برای ارتقاء استراتژی برآمدند گرچه، ثابت شد که مشاهده ضعفهای یک استراتژی ساده تر از ایجاد یک استراتژی بهتر است. افزایش ناهماهنگی در میان جناحهایی از اتحاد خلق امری بود که از تعلیم‌های نفرت انگیز لفاظانه و شیوه ملانقطی "مارکسیستی" نشاءت می گرفت. مردم سرگرم منازعه‌های پایان ناپذیر بر سر واژه‌ها شدند درحالیکه دشمن تفنگ هایش را آماده می کرد.

با اینهمه بعد دیگری نیز وجود دارد. تاسیس جبههٔ متحد خلق خود دستاوردی بزرگ بود. احزاب اتحاد خلق کوشیدند با یکدیگر کار کنند و درمجموع نیز چنین کردند. آنها در جریانهای ناگوار و خطرناک مبارزهٔ مرگ و زندگی با یکدیگر کار کردند.

اگر اتحاد خلق استراتژی قویتری می داشت و مرتکب اشتباهاتی که کرد نمی شد، آنگاه چه اتفاقی می افتاد؟ من پاسخگویی به اینرا غیر ممکن می‌دانم ما اکنون با انباشته ای از نتایج یک سلسله فعالیتها روبرو هستیم. چگونه می توان گفت که چه اتفاقی می افتاد اگر اتحاد خلق مبارزهٔ ایدئولوژیک را قویتر به انجام می رساند، اگر از آغاز تلاشی تعیین کننده برای جذب افراد نظامی را شروع کرده بود، و اگر در سال ۱۹۷۱ برای تشکیل یک مجلس خلقی پافشاری می کرد؟ آنچه قطعی است این است که در آنصورت باز طبقهٔ حاکم قدرت خود را داوطلبانه واگذار نمی کرد.

آیا مبارزهٔ شیلی پیشاپیش محکوم به شکست بود و ارزش در گیرشدن را نداشت؟ باید کوشید که آنرا تنها بر اساس علم به ماوقع (و این که جنبش شکست خورده است) پاسخ نداد، چه این امر که می تواند پندار گمراه کننده ای از آگاهی را القاء کند. هر کس که به هر مبارزه ای، از جمله مبارزهٔ انقلابی، وارد می شود ریسک شکست را می پذیرد. انقلاب شیلی نخستین انقلابی نیست که موقتا "شکست خورده است. همان گونه که مارکس در اظهارنظری پیرامون کمون پاریس خاطر نشان ساخت: " اگر مبارزات تنها در شرایط شانسهای مطلوب خطا ناپذیر می‌بایست در گیر شود، آنگاه ساختن تاریخ جهان براستی بسیار ساده می بود."

کلاوزویتز (Clausewits)* گفته است که جنگ ادامه سیاست است منتها با وسایلی دیگر. کودتاهای مورد تاءیید و پشتیبانی امپریالیسم — مانند کودتاهای شیلی، تایلند، اوروگوئه، برزیل، اندونزی و بسیاری کشورهای دیگر — گوشه هایی است از مداخله و تجاوز عادی و پیوسته و هر روزهٔ آن که سیاست نام دارد.

تلاشهای بسیاری صورت می گیرد تا مردم ایالات متحده آمریکا نتوانند مداخلهٔ امپریالیسم، و بویژه نقش امپریالیسم در کودتا، را در یابند. بعنوان مثال آمریکا، چه قبل و چه بعد از کودتای شیلی، نقش خود را پیاپی تکذیب می کرد. مثلا":

● ادوارد م. کوری، سفیر ایالات متحده در شیلی از اکتبر ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۱ می گفته است: " آمریکا در تمام دوران چهارسالهٔ اقامت من در شیلی هیچگاه نکوشید که یک نفر از اعضای پارلمان شیلی را تحت فشار بگذارد، بر کنار نماید و یا تحت نفوذ در آورد."

● یا چارلز ا. مایر، دبیر دوم پیشین دولت در امور درون آمریکا: " ما هیچ راءیی را خریداری نکردیم، به هیچ کاندیدایی کمک مالی ندایم، هیچ کودتایی براه نینداختیم "

● یا جک کابیش، جانشین مایر: " این نادرست است که گفته شود حکومت آمریکا مستقیما" یا غیر مستقیم مسؤول سرنگونی رژیم آلنده بود."[7]

● و نیز هنری کیسینجر: " سیا تا بدانجا که من میدانم و اعتقاد دارم هیچگونه ارتباطی با کودتا نداشت..."

● در سر مقالهٔ نیویورک تایمز ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۳ آمده است: " از آنجا که سال گذشته نقشه های سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و شرکت تلفن و تلگراف بین المللی (آی.تی.تی) برای جلوگیری از انتخاب دکتر آلنده در سال ۱۹۷۰ و یا برای سرنگون ساختن حکومت وی فاش گردید، تکذیب واشنگتن در باره مداخله در کودتای چند هفته پیش بناچار با تردید جهانی روبرو شده است... با اینهمه تا کنون هیچ چیز روشنی دال بر اینکه دولت نیکسون وسوسه های طرحهای سیا و آی. تی. تی را بطور جدی مورد توجه قرار داده باشد وجود ندارد، و هیچ مدرکی در مورد مشارکت آمریکا در کودتا موجود نیست."

● پاول زیگموند، سرپرست مطالعات عالی پرینستون، در مقاله ای در " امور خارجی " ژانویه ۱۹۷۴ نوشته است: " بنظر می رسد که د راسناد یا دادرسیهای آی. تی. تی هیچ مدرک واقعی مبنی بر تلاش حکومت یا شرکتها و بانکای خصوصی در ایجاد بحران اقتصادی برای جلوگیری از بقدرت رسیدن آلنده درسال ۱۹۷۰ وجود ندارد... به بردن عبارت "تحریم نامرئی" در بارهٔ سیاستی که حکومت آمریکا در نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۱ در پیش گرفته بود بگمان اغراق آمیز می آید. اعتبارهائی که قبلا" وعده شده بودوکمک از جانب اعتبار دهندگان مختلف قطع نشدند، تنها طرحهایی جدید به تاءخیر افکنده شدند."

سپس گوشه‌هایی از داستان حقیقی تدریجا "فاش گردید:

مدیر سیا به کنگره گفته است که دولت نیکسون بین سالهای ۱۹۷۳– ۱۹۷۰ بیش از ۸ میلیون دلار برای عملیات محرمانهٔ سازمان در شیلی صرف کرد تا حکومت کردن را برای سالوادور آلنده نا ممکن سازد... هدف... این بود که حکومت مارکسیستی " بی ثبات " شود... گواهی آقای کولبی نشان داد که مقامات بالای دولت و کاخ سفید مکررا" و تعمدا" مردم و کنگره را دربارهٔ حدود در گیری ایالات متحدهٔ آمریکا در امور داخلی شیلی گمراه کردند."

● نیویورک تایمز، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۴: " کیسینجر وزیر امور خارجه شخصا" یک برنامهٔ دراز مدت دولت نیکسون را در جهت متوقف ساختن کمک اقتصادی و اعتبار به شیلی پس از انتخاب سالوادور آلنده رهبری کرد... منابع موثق دولتی امروز می گویند... کیسینجر پس از انتخاب دکتر آلنده... به یک سلسله ملاقاتهای هفتگی مبادرت ورزید که در آنها کارگزاران عالی‌رتبهٔ دولت نیکسون سیاست فشار اقتصادی بر ضد شیلی را به تصویب رساندند... منابع تاءکید کردند که فعالیتهای اقتصادی آقای کیسینجر بر ضد حکومت آلنده از عملیات پنهانی سیا جدا می باشد، گرچه هر دو برنامه در نهایت اختفا بوسیله او هدایت می شدند... ظرف دوسال بعد بانک جهانی (یک سازمان اعتباری چند ملیتی که آمریکا صریحا" قدرت وتوی عملیات آنرا دارد) و بانک صادرات — واردات (ایضا" یک سازمان وابسته به دولت آمریکا) حکومت آلنده را از یادی وام محروم کردند. بعلاوه بانکهای خصوصی طی سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ اعتبارات کوتاه مدت شیلی را از ۲۲۰ میلیون دلار به ۴۰ میلیون دلار کاهش دادند."

● مصاحبهٔ مطبوعاتی پرزیدنت جرالد فورد، ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۴:

سئوال: آقای رئیس جمهور، گزارشهای اخیر کنگره دلالت بر آن دارد که سیا، تحت رهبری کمیته‌ای بریاست دکتر کیسینجر کوشید حکومت آلنده را بی ثبات سازد. آیا این سیاست دولت شماست که بکوشد حکومتهای دموکراتیک را بی ثبات نماید؟

پاسخ: حکومت ما، مانند همهٔ حکومتها، فعالیتهای معینی را در زمینه‌ا اطلاعاتی به انجام می رساند تا به اجرای سیاست خارجی و حفظ امنیت ملی کمک نماید... تلاشی که در این مورد صورت گرفت این بود که به موجودیت رسانه‌های گروهی مخالف و به حفظ احزاب سیاسی مخالف (در شیلی) کمک شود."

● نیویورک تایمز، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۴ می نویسد: امروز منابع اطلاعاتی فاش ساختند که " بخش عمدهٔ مبلغ بیش از ۸ میلیون دلار که در شیلی صرف فعالیتهای پنهانی سیا گردید، در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ برای فراهم آوردن زمینه های اعتصاب و دیگر وسایل حمایت از اعتصابگران و کارگران ضد آلنده مورد استفاده قرار گرفت... از جمله کسانی که مورد پشتیبانی وسیع مالی قرار گرفتند... سازمان دهندگان اعتصاب عمومی کامیونداران در سال ۱۹۷۲ بودند... کمکهای مالی مستقیم... همچنین از جمله برای اعتصاب مغازه داران میانه حال و اعتصاب تاکسی رانها فراهم شد، اعتصابهایی که در زمستان ۱۹۷۳ پایتخت شیلی سانتیاگو را — مدت کوتاهی پیش از آنکه آقای آلنده با یک کودتای نظامی سرنگون شود — به آشوب کشاند. اعتصابهای ۱۹۷۳ در اوج [کذایی] خودی بیش از ۲۵۰۰۰۰ راننده کامیون، مغازه دار، و ادار را که همه در یک جنبش طبقهٔ متوسط با یکدیگر متحد شده بودند در بر می گرفت، جنبشی که بنا به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران سرنگونی قهر آمیز حکومت را ناگزیر می ساخت."

کمیتهٔ اطلاعاتی سنا جزئیات بیشتری را در — اختیار عموم قرار داد، -جزئیاتی که پاره‌ای از آنها قبلا" ذکر شده‌اند:

● در ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰ " سیا از پرزیدنت نیکسون دستور گرفت که نقشی مستقیم در سازماندهی یک کودتای نظامی در شیلی برای جلوگیری از دست یابی آلنده به ریاستجمهوری ایفا نماید. کوری سفیر آمریکا در شیلی جداگانه دستور گرفت که ارتش شیلی را به کودتا برانگیزد."

● پس از آغاز کار آلنده" بطور کلی سیاست ایالات

بقیه در صفحه ۶

نیکاراگوئه پس از پیروزی انقلاب

ه - بهرام

تا زدودن کامل آثار شوم رژیم سوموزا در نیکاراگوئه راه بسیاری در پیش است. با اینهمه، از هم اکنون پیشرفتهای امید وار کننده‌ای در این زمینه حاصل شده است، ۸۰ درصد از کارخانه های ملی که در هفته های آخر حکومت سوموزا از کار افتاده بود و نیز کارخانه هایی که وسایل آنها به خارج از کشور منتقل شده یا به کلی ویران شده بود، دوباره به کار افتاده است. در حال حاضر ۱۳۰۰۰ نفر به کار دائمی و ثابت در این کارخانه‌ها مشغول شده اند. در زمینه کشاورزی ۷۰۰۰۰۰ هکتار زمین متعلق به سوموزا و دارو دسته اش و کسانی که به دنبال او از نیکاراگوئه فرار کرده اند بین کارگران کشاورزی و دهقانان کم زمین تقسیم شده است. حکومت انقلابی اعتبارات لازم را جهت کشت برنج، ذرت و حبوبات مختلف در اختیار دهقانان قرار داده است تا مسئلهٔ تأمین مواد غذایی که یکی از مشکلات بسیار بزرگ این کشور است برای همیشه حل شود. ۷۰ درصد محصول پنبه که یکی از عمده ترین ارقام صادراتی کشور را تشکیل میدهد در سال گذشته به علت جنگهای داخلی از بین رفت. پیش بینی میشود در ماه آینده، ۱۶۰ هزار تن پنبه برداشت شود.

جوانان پر شور و انقلابی نقش مهمی در ازدیاد تولید به عهده گرفته‌اند. در سراسر کشور گروههای کار از افراد مسلح ساندینیست تشکیل شده است. — جوانان داوطلب در برداشت محصول قهوه که یکی از محصولات مهم کشاورزی کشور است به دهقانان کمک می کنند.

سوموزا که تنها بین سالهای ۱۹۷۲ – ۱۹۷۶، ۲۴۶ میلیون دلار از آمریکا و تا سال ۱۹۷۷، ۸۲ – میلیون مارک از آلمان فدرال دریافت کرده بود، از ماهها قبل از پیروزی انقلاب مقدمات فرار خود را فراهم ساخته بود. هم زمان با بمباران اطراف ماناگوا، سوموزا تمام دارائی و اوراق بهاء دار خود را به میامی (در ایالات متحده آمریکا) منتقل کرد. هم چنین کامیونهای متعددی اسناد وی را به کشتیهایی که عازم کشورهای خارجی بودند منتقل کردند. درسه ماهه سال ۱۹۷۹ در مقایسه با سال قبل صادرات گوشت از نیکاراگوا به ایالات متحده آمریکا ۳۰۰ درصد افزایش یافته بود و این امر تأمین مواد غذایی کشور را در حال حاضر با مشکلات جدی مواجه ساخته است. سوموزا هم چنین در چند ماه آخر حکومت خود بیش از ۶۰۰ میلیون دلار از کشور خارج ساخت. به همین علت فشار ناشی از ارثیهٔ شوم دیکتاتوری سوموزا نه تنها در ماههای آینده کاهش نخواهد یافت بلکه بیشتر نیز خواهد شد. ذخیره های مختلف کالاهای صنعتی، نیمه‌ساخته و مواد اولیه در آینده نزدیک به پایان می رسد. قرضه های خارجی که در حال حاضر به ۱/۳ میلیارد دلار میرسد فزونی خواهد یافت. امری که دشواریهای بیشتر را به دنبال دارد.

کمیته‌های دفاع غیرنظامی ضامن حفظ انقلاب

بازسازی نیکاراگوئه مستلزم محیطی سرشار از امنیت داخلی برای تمام اهالی است. محیطی که خطر ضد انقلاب در آن وجود نداشته باشد یا از میان برداشته شود. مسئولیت امنیت داخلی در حکومت جدید نیکاراگوئه با توماس بورگ است که به احتمال زیاد علاوه بر نفوذ زیاد بین ساندینیستها در بین مردم نیز از محبوبیت بسیار برخوردار است. وی تنها بازمانده از جمع بنیان گذاران "جبهه آزادیبخش ملی ساندینو" است. او وزیر جدید کشور در حکومت بازسازی ملی و عضو رهبری جبهه آزادیبخش ملی ساندینو است.

یکی از خبرنگاران روزنامه مکزیکی Oposición در یکی از روزهای تعطیل و بدون قرار قبلی با توماس بورگ مصاحبه ای با وی انجام داد که بخشهایی از آن در اینجا از نظر خوانندگان میگذرد. اولین سئوال مربوط به تیراندازیهای شبانه در ماناگوا و شهرهای مهم دیگر است که احتمالاً نشان از یک ضد انقلاب سازمان یافته دارد.

تنها جوابگوی توده‌ها

بورگ بدون اینکه محلی برای سوء تفاهم باقی بگذارد میگوید، "در عمل چند تن از افراد گارد ملی اینجا و آنجا پرسه میزنند و شبها دست به کار میشوند، اما واقعیت این است که آنها وحشت زده و در نتیجه مخفی‌اند، زیرا نوعی ترور انقلابی خلق نیز وجود دارد. افراد گارد ملی بار گناهان سنگینی را به دوش دارند. احمق ترین آنها تصور میکنند که ما آنها را خواهیم کشت. آنها نمی دانند که در صورت تسلیم شدن کاری به آنها نداریم اما باید بدانند که اگر آنها را هنگام عملیات جنایت آمیزشان پیدا کنیم همان جا وبسرعت واکنش نشان خواهیم داد. همان طور که ما قبلاً هم گفته ایم در پیروزی بلند نظر، اما در مبارزه سازش ناپذیریم."

پس از آن از او در مورد یک عمل ضد انقلابی مسلحانه و حمایت احتمالی حکومتهای خارجی از آن سئوال میشود. پاسخ او به این سئوال نیز جایی برای سوء تفاهم نمی گذارد: "در مورد حمایت احتمالی یک حکومت خارجی، ما هیچگونه مدرکی در دست نداریم. تنها بر اساس یک تصور هم نمیتوانیم اظهار نظر کنیم. ما دروغ نمی گوئیم، اغراق هم نمی کنیم. صحبت از کمک واحدهای مسلح ال سالوادور و گواتمالا به سوموزا زیاد بود. میدانیم چند تن از اهالی این کشورها نیز در کنار سوموزا جنگیده‌اند. ما همچنین میدانیم که کمکهای نظامی و تحویل اسلحه از جانب حکومت های این دو کشور در زمان سوموزا وجود داشت، ولی برای اثبات آن هیچ مدرکی در دست نداریم. ما باید این را بگوییم چون صادق هستیم."

توماس بورگ در مورد امکان سازمان یافتن مجدد گارد ملی با تاکید می‌گوید: "گارد ملی به کلی از بین رفت. امکان کمترین نفوذی در کشور را ندارد." خبرنگار گفتهٔ او را قطع می‌کند: "شاید خطر از جانب کشورهای آمریکای مرکزی می‌باشد، جائیکه تعداد زیادی از افراد گارد ملی در حال حاضر به سر می‌برند. آخر، صدها بلکه هزارها نظامی همراه با اسلحه و هواپیما به هندوراس، گواتمالا و السالوادور فرار کرده‌اند." بورگ می‌گوید: "گوش کن برادر! ما به دنبال ایجاد روابط خوب با تمام کشورها هستیم. آنچه مربوط به کشورهای آمریکای مرکزی می‌شود، ما گامهای ضروری را در این زمینه برداشته‌ایم تا تجهیزات نظامی وسلاحهائی راکه به ما تعلق دارد به ما برگردانند. این امکاناتی است که ما در حال حاضر در اختیار داریم، در این راه نیز موفق خواهیم شد. ما که نمی‌توانیم به خاطر باز پس گرفتن سلاحهای خود با این کشورها اعلان جنگ بدهیم".

پرسیده می‌شود: "مذاکرهٔ و بودلر (فرستادهٔ ویژهٔ وزارت امور خارجه امریکا) با شورای بازسازی ملی به چه نتیجه‌ای رسید؟

وزیر کشور پاسخ می‌دهد: "من با او صحبت نکردم. او پیشنهاد کرده بود که ما تعداد اعضاء حکومت خود را بیشتر کنیم، امری که ما نپذیرفتیم. زیرا این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم چه چیز در کشورمان انجام شود. بله، او پیشنهاد افزایش اعضاء حکومت را داد و ما آن را رد کردیم. ما را کمی تهدید کردند، ولی به آنها گفتیم که ما تنها در برابر خلق خود پاسخگو هستیم"

خلق مسلح خواهد ماند

ما هرگز حاضر نبوده ونیستیم از آنها یا دیگران شرایطی را بپذیریم. سرزمین ما کشور آزادی است. این را همه باید بدانند، حتی این آقای فلانی، اسمش چه بود؟ بودلر. اما از شوخی گذشته ما به او احترام می‌گذاریم، می‌تواند به نیکاراگوئه بیاید، ما از او استقبال خواهیم کرد. می‌توانیم با یکدیگر صحبت کنیم، با نظرگاههای او آشنا میشویم. اما در پایان این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم. این موضوع را همه باید بدانند. از این گذشته این حق تمام ساکنان این سیاره است که در مورد کارهای ما اظهار نظر کنند. ما نیز از جانب خود موظفیم که گوش بدهیم. کسی چه می‌داند؟ شاید در این بین راهنمایی ارزنده‌ای به گوشمان بخورد.

ببینید همین بودلر پیش از پیروزی، اندرز خوبی به ما داد. او اصرار داشت که با رفتن سوموزا یک رئیس جمهور موقت معین شود و قدرت دولت هم به شورای بازسازی ملی سپرده شود. این اندرز خوبی بود، یک اندرز بسیار عالی که هیچگونه مخالفتی با آن نداشتیم.

اما بعداً خواستند که سوموزا قدرت دولتی را مستقیماً به شورای بازسازی ملی بسپارد و ما از این پیشنهاد خوشمان نیامد. آقای اورکا یوبا چند روز ماندن در رأس کشور خدمت بزرگی به ما کرد. این امر به ما وقت کافی داد تا گارد ملی را درهم بکوبیم، کاری که از قبل در پیش داشتیم. از پیشنهاد دوم به این علت خوشمان نیامد که با بدست گرفتن حکومت ما موظف به رعایت آتش بس بودیم. به این ترتیب هرکسی در پست خود باقی می‌ماند و واحدهای گارد ملی که هنوز هم وجود داشتند و بال گردن ما می‌شدند، و این برخلاف خواست ما بود زیرا گارد ملی یک گروه بسیار فاسد بود. ما می‌خواستیم آنرا کاملاً از بین ببریم، وخوشبختانه به منظور خودمان رسیدیم."

درپاسخ اینکه چه اقدامات مشخصی در حال حاضر برای تثبیت قدرت انجام می شود؟ بورگ می‌گوید:

"مسائلی هست که می‌توان به زبان آورد، مسائل دیگری نیز هست که باید در مورد آنها سکوت کرد. در این مورد می‌توانم بگویم که ما در حال حاضر مشغول سازماندهی مجدد نیروهای مسلح خود برای آینده هستیم. هم اکنون سازماندهی نوین ستاد کل، فرماندهی وتقسیمات محلی و لجستیکی نیروهای جدید پیاده مورد مطالعه است. همزمان با آن سازماندهی پلیس و ارگانهای امنیتی نوبنیاد انجام می‌گیرد. غیرنظامیان مسلح باقی خواهند ماند، اما زیرفرماندهی ارتش جدید "جبههٔ آزادیبخش ملی ساندینو" وبه شکلی سازمان یافته‌تر."

درمورد کمیته‌های دفاع که از سپتامبر ۱۹۷۶ شروع به سازمان یافتن کرده‌اند، توماس بورگ آن را همچون تجسم ارادهٔ سازمان یافتهٔ خلق تعریف می‌کند، با چنان موقعیتی که ضروری‌ترین مشکلات را نیز باید حل کند و از دستاوردهای انقلاب به دفاع برخیزد. این بهترین نیروی دفاعی انقلاب است. بورگ در اینجا می‌گوید: "واقعاً نمی‌دانم توده‌ها چه شکل مشخص سازمانی خواهند گرفت، اما می‌دانم که مردم بسیار هشیارند و شکلی را خواهند یافت که همیشه در حال آماده باش بمانند. در این امر کمترین تردیدی نداریم. زمانی خواهد رسید که کمترین حرکتی برای ضد انقلاب بسیار دشوار خواهد بود چون حدود دو میلیون چشم همه جا مراقب او خواهد بود."

واقعیت این است که کمیته‌های دفاع غیرنظامی در تمام بخشهای نیکاراگوئه چندین برابر شده است. بسیاری از آنها خود را ساندینیست می‌نامند. هدف رهبران "جبههٔ آزادیبخش ساندینو" تشکیل کمیتهٔ دفاع غیرنظامی یا کمیتهٔ دفاع اجتماعی در تمام محله‌ها وخیابانهای شهرهای مختلف وتمام روستاها است.

دربارهٔ بازسازی کشور وموقعیت دولت جوان انقلابی، بورگ می‌گوید: "ما تازه شروع کرده‌ایم. هنوز سرگرم سازمان دادن خود هستیم. تصورش را نمی‌توان کرد با چه مسائل سخت و مشکلات پیچیده‌ای روبرو هستیم. سازمان دادن یک لشکر چریک بسیار ساده‌تر از سروسامان دادن به یک مجموعهٔ صنعتی ویا یک نظام حکومتی است.

مسئله در اینجا بر سر ساختن یک زیربنای جدید است. ما کمترین تجربه‌ای در این زمینه نداریم. ابتدا باید در جریان کار به تجربه اندوزی بپردازیم. ما مطمئن هستیم که مردم مسائل و مشکلاتی را که باید بی وقفه حل کنیم، درک خواهند کرد. این را می‌دانم که خط مشی دولت ونیز روابط جدید اجتماعی آنچنان خواهند بود که هر نوع امتیاز از بین خواهد رفت. این امر در مورد بستگان صاحب منصبان نیز صادق است... این حق طبیعی هرکس است که به مشکل او مانند مشکلات دیگران توجه شود."

بررسی های انجام شده نشان می‌دهد که گروههای غیر "جبههٔ آزادیبخش ملی ساندینو" بر اساس تجربه و امکاناتی که در حال حاضر در حکومت دارند می‌توانند رژیم سرمایه‌داری را با شیوهٔ سوسیال دمکراسی برقرار سازند. خبرنگار نظر بورگ را در این مورد جویا می‌شود.

رهبر چریکها لبخندزنان با قاطعیت می‌گوید: "در این کشور سوسیال دمکراسی مستقر نخواهد شد. ما در کشور خود اشکال جدیدی از زندگی بوجود خواهیم آورد. فکر نمی کنم این اشکال با سوسیال دمکراسی دمساز باشد. برنامه‌ای که ما در پیش گرفته‌ایم نمونهٔ ویژه‌ای است

بقیه در صفحه ۷

بقیه:

دیالکتیک اقتصاد و سیاست در شرایط رشد غیرسرمایه داری

کشورها و خلقهائی که در مدارج مختلف رشد اجتماعی قرار دارند، شکل بندی (فرماسیون) اجتماعی - اقتصادی پیشرفته - تر تاثیر قابل ملاحظه‌ای روی اجتماعات عقب مانده میگذارد و چشم انداز تاریخی شان را معین میکند. بر این اساس، خلقهائی که به این یا آن دلیل "عقب مانده" هستند، مستعدند به جریان عمومی رشد که بر اساس شکل بندی نمونهٔ عالی‌تر معین میشود، کشانده شوند و به مرحله‌هائی گام نهند که آهنگ تندی را دنبال میکنند. آنها حتی در شرایط معین میتوانند از برخی از این مرحله‌ها دوری جویند. بر اساس این تز مارکس و انگلس عقیده داشتند که کشورهای عقب مانده میتوانند با حذف مرحلهٔ سرمایه داری به سوسیالیسم گام نهند

لنین در تدوین تئوری راه رشد غیرسرمایه داری سهم عظیمی داشته است. او با توجه به ویژگی های عصر جدید تاریخی که مشخصهٔ آن آغاز انقلاب جهانی سوسیالیستی است به استنتاجی میرسد که دارای اهمیت عظیم اصولی است. طبق این استنتاج "کشورهای عقب مانده میتوانند با اجتناب از مرحلهٔ سرمایه داری به رژیم شوروی گام نهند وسپس با گذار از مراحل معین رشد به کمونیسم برسند".

آنچه که یکی از مهم ترین خطوط مشخص کشورهای رهایی یافته را تشکیل می دهد، این است که علیرغم دورهٔ بالنسبه طولانی استثمار استعماری، ساختارهای اقتصاد محلی در این کشورها بطور اساسی زیرورو نشده و مناسبات سرمایه داری در آنها ریشه‌های بسیار عمیق ندوانیده است. بدست آوردن ارزش اضافی در این کشورها از مجرای اجبار فوق اقتصادی انجام میگرفت و همین امر توانست مناسبات سرمایه داری را در مستعمرات بی آنکه خیلی پیش برود، گسترش دهد.

رشد غیرسرمایه داری مرحلهٔ ویژه‌ای در زندگی خلقها است که در آن مناسبات پیش از سرمایه داری یا مناسبات نابالغ سرمایه داری فرمانروائی دارند و هنوز شرایط عینی و ذهنی پیشرفت در راه سوسیالیسم بوجود نیامده است. هدفی که برای این مرحله تعیین میشود، عبارت است از ایجاد فوری ممکن ترین شرایط مساعد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک از راههای انقلابی برای ساختمان سوسیالیسم است. در جریان دگرگونی های ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد سرمایه - داری که مضمون اساسی راه غیرسرمایه داری را تشکیل میدهد، رشد سرمایه داری در کشورهای عقب مانده جلوگیری یا متوقف میشود و با "کنار زدن" سرمایه داری شرایط لازم برای ساختمان سوسیالیسم فراهم می‌آید.

یک سؤال مطرح میگردد: آیا ممکن است از پایهٔ اقتصادی پیش از سرمایه داری عناصر روبنائی سوسیالیستی مانند حزب مارکسیستی - لنینیستی و ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بتراود؟ به بیان دیگر، آیا مقدم دانستن سیاست بر اقتصاد در شرایط مشکلی از پیشرفت اجتماعی چون راه رشد غیرسرمایه داری نمودی از اراده گرائی (ولونتاریسم) نیست؟

فلسفهٔ علمی متکی بر این تئوری است که پایه اقتصادی - بمثابهٔ عامل قاطع زندگی اجتماعی - ساختار دولتی، سیاسی و ایدئولوژیک متناسب با ماهیتش را بوجود می‌آورد. اما در حالت مورد نظر، در شرایطی که اکنون کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی در آن قرار دارند، این روند نه در اوضاع و احوال "کاملاً سترون" بلکه در نقطهٔ عطف تاریخ بشریت جریان می‌یابد؛ در دورانی که جهان به عرصهٔ مبارزهٔ تند دو سیستم متضاد بدل شده و خلقهای "عقب مانده" در چهار راه عظیم تاریخی و در تقاطع گرایش های قاطع روند تاریخی که نمایشگر گذار بشریت از سرمایه داری (و مناسبات پیش از سرمایه داری) به سوسیالیسم است، قرار دارند.

در شرایطی که دو سیستم متضاد اجتماعی "سرمایه داری و سوسیالیسم" در گیر نبرد سخت تن به تنی هستند اجتماعات عقب مانده ناگزیر به مبارزه و بالمآل به روند تاثیر متقابل ساختارهای اجتماعی شان با سیستم جهانی کشیده می شوند. مخصوصا" این تاثیر متقابل با سوسیالیسم جهانی (وبطور کلی با جنبش انقلابی جهانی) اهمیت استثنائی دارد؛ بدین معنا که تاثیر متقابل مورد بحث به پیدایش عناصر روبنائی سوسیالیستی و در جای نخست به پیدایش ایدئولوژی سوسیالیسم علمی و حزبی که فعالیت های وی مبتنی به اصول مارکسیسم - لنینیسم است کمک میکند.

در عین حال، روبنای جدید سیاسی و ایدئولوژیک نه تنها تحت تاثیر سیستم های متضاد اجتماعی که آنرا به مدار رشد خود میکشند، بلکه همچنین در نتیجهٔ مبارزهٔ درونی اجتماعی که تضادهای ساختارهای متفاوت اقتصادی و نیروهای برخاسته از آنرا به قلمرو روبنا منتقل میسازند پدید آمده و گسترش می‌یابد. و این دقیقاً آن چیزی است که بدعت این روبنای جدید و گاه اختلاط بی قاعدهٔ عام فرد و یگانه را معین میسازد.

قدرت سیاسی ای که در طول دگرگونی انقلابی جامعهٔ پیش از سرمایه داری برقرار میشود، بدون اجرای دگرگونی - های متناسب در اقتصاد و کمک به شکل بندی پایهٔ ذیربط اقتصادی نمیتواند استحکام یابد. این یک به نوبهٔ خود تاثیر قابل ملاحظه‌ای در روند پیدایش این یا آن نوع روابط اجتماعی میگذارد.

بنا بر این می‌بینیم که قدرت سیاسی به مثابهٔ اهرم مهم انقلاب اقتصادی عمل میکند. در کشورهای در راه رشد، تجدید سازمان بنیادی ساختار اقتصادی - اجتماعی نه چندان از "پایه"، یعنی نیروهای مولده، بلکه از "بالا" برانگیخته میشود، یعنی این برانگیختگی از روبنا ست (در اکثریت این کشورها نیروهای مولده هنوز به سطح رشدی نرسیده اند که در آن مناسبات تولیدی به ترمزی برای آنها بدل شوند). روبنا و در جای نخست حلقهٔ زنجیرهای سیاسی و ایدئولوژیک آن روی پایهٔ اقتصادی اثر میگذارد تا رشد آنرا در جهت دلخواه هدایت کند.

هدف اقتصادی راه غیرسرمایه داری بوجود آوردن ساختارهای شایستهٔ غیرسرمایه داری در بطن جامعهٔ چند ساختاری برای تدارک پایهٔ عینی مناسبات نوین اجتماعی یا گذاری است (که مرحله‌ای در راه سوسیالیسم است). مخصوصا" مسئله عبارت از شکل بندی ساختارهای اقتصادی - دولتی و تعاونی - با گرایش سوسیالیستی است. بدین منظور، تولید خصوصی سرمایه داری و تولید خرده پا توسط دولتی تنظیم میشود که وظیفهٔ آن پی‌ریزی اقتصاد جامعهٔ نوین و گرد آوردن تدریجی عناصر لازم برای سوسیالیستی کردن تولید است.

این واقعیت که همهٔ کشورهای رهائی یافته ساختارهای اقتصادی - اجتماعی بسیار مشابهی دارند، وظیفه کسانی را که میکوشند کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی را به عنوان گروهی از کشورهای ویژه معرفی نمایند، فوق العاده دشوار میسازد. نه تنها در این گروه، بلکه همچنین در بسیاری از کشورهای در راه رشد بمنظور تامین حاکمیت قطعی بر ثروت‌های طبیعی ملی، محو مالکیت ارضی و خلع ید از سرمایهٔ خارجی ملاحظه میشود. در این کشورها به رشد صنعت در چارچوب بخش دولتی تکیه میشود و در زمینهٔ تربیت کادرهای ملی کوشش بعمل می‌آید. این امر از آنجا ناشی میشود که در مرحلهٔ کنونی برای همهٔ کشورهای رهائی یافته مسئلهٔ مشترکی مطرح است و آن چیره شدن بر عقب ماندگی اقتصادی و تامین پیشرفت سریع اقتصادی است. همانندی مسئله منشه تشابه راههای مفروض است.

این واقعیت بیانگر آن است که همهٔ رژیمها مستقل از سمت گیری اجتماعی - سیاسی شان در فکر از میان برداشتن ضعف تاریخی نهادهای محلی هستند و در راه ایجاد بخش دولتی در اقتصادشان به تلاش در آمده اند. شرایط عینی (ضعف نیروهای مولده و پایهٔ مادی و فنی، ناچیز بودن انباشت های داخلی، سطح نازل رشد بورژوازی ملی وغیره) نشان میدهند که دولت در این کشورها یگانه نیروی واقعی و شایسته در انباشت منابع موجود در مقیاس ملی برای تامین نیازهای رشد اجتماعی - اقتصادی است. بنا بر این، بخش دولتی عنصر مکمل ساختار اقتصادی کشورهای رهائی یافته است، هرچند در آخرین تحلیل موسسهٔ دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سرمایه داری تابع منافع خصوصی است.

کشورهائی که این یا آن سمت گیری را انتخاب میکنند و در استفاده از موسسات خصوصی و سرمایهٔ خارجی خود را ذینفع می دانند، می کوشند منابع مربوط به کمک مالی خارجی را توسعه دهند، و با پدیدار آوردن که اختلاف در شکل برخوردشان با موضوع جستجوی منابع غالبا" منوط به حاد بودن مسئلهٔ تهیهٔ سرمایه است.

همچنین میتوان برخی تشابه بین کشورهای دارای سمت گیری سرمایه داری و سوسیالیستی را در تعدادی از جنبه‌های دیگر رشد اقتصادی ملاحظه نمود.

واقعیت این است که در هر دو گروه از کشورها عناصر برنامه ریزی، تهیهٔ سیاههٔ اموال، دارائی ها و غیره معمول میگردد. با وجود این اختلافات موجود بین این کشورها طی زمان افزایش می‌یابند و بیش از پیش روشن تر به رابطهٔ اصولی متفاوتی که بین آنها به شکل های متفاوت فعالیت اقتصادی و همچنین دورنماهای نهائی شان ربط می‌یابد، توجه میشود.

ادامه دارد...

بقیه:

نابسامانی زندگی شهرها

به خانه یا آپارتمان "فروشی" یا "اجاره‌ای" است. کرایهٔ ماهیانهٔ یک آپارتمان در حومهٔ شهر ۱۶۰۰۰ لیرا ست. طبق آمار معلوم شد که ۶۰۰۰۰ آپارتمان خالی در پایتخت وجود دارد. در بریتانیای کبیر، جمهوری فدرال آلمان، ژاپن وکشورهای دیگر سرمایه داری وضع به همین منوال است. مثلاً در توکیو، اکثریت ژاپنی های متوسط در حومه و گاه در مسافتی برابر با بیشتر از ۵۰ کیلومتری مرکز شهر زندگی میکنند. خانه های آنها عموما" بی بهره از وسائل ابتدایی راحتی چون لوله کشی آب و برق است. آپارتمانهای راحت، حتی اگر فاقد شوفاژ باشند به قیمت خون آدمی است. از هر پنج ساکن چهار تایشان در شرایط ناراحت بسر میبرند.

بحران شهری شهرهای بزرگ کشورهای در راه رشد وقبل از همه پایتخت های آنها را تهدید میکند. نزدیک به یک میلیون سکنهٔ ریودوژانیرو (یک پنجم جمعیت شهر) در حلبی آبادها و کلبه‌های مخروبه زندگی میکنند. تعداد اینان دائم فزونی می‌یابد. اگر در ۱۹۵۰ - ۷/۵ درصد سکنهٔ شهر ریو در خانه‌های حلبی زندگی میکردند، امروز ۲۰ درصد جمعیت شهر در این نوع خانه‌ها بسر میبرند.

درکشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از این نوع حلبی آبادها فراوان دیده میشود. حلبی آبادها

به هم با حلبی، تخته وسایر وسایل اسقاط ساخته شده. درهریک از این اطاقک ها یک خانوادهٔ هفت الی هشت نفری زندگی میکنند.

درسالهای اخیر افزایش خانه‌های محقر در پایتختها وسایر شهرها دامنه مخاطره انگیزی پیدا کرده است. توده‌های عظیم دهقانان بی زمین و از هستی ساقط شده، بیکاران سایر شهرها ومناطق برای یافتن کار و سیر کردن شکم خود به شهرهای بزرگ ومخصوصا" پایتختها هجوم میاورند و ناگزیرند در حلبی آبادها سرپناهی برای خود تهیه نمایند.

بحران مسکن درشهرهای کشورهای سرمایه داری باعث اوج سوداگری روی زمین های شهری شده است. درسالهای اخیر، بهای زمین در پایتخت ژاپن تقریبا" صد بار افزایش یافت. درشهرهای آلمان غربی درفاصلهٔ دههٔ ۱۹۶۰-۱۹۷۰ مالکان زمین در نتیجهٔ افزایش قیمت زمین بالغ بر ۵۰ میلیارد مارک به جیب زدند. درفرانسه قیمت هر مترمربع زمین ۴۵ تا ۵۰ درصد افزایش یافت.

درکشورهای در راه رشد همین روند ادامه داشته است. به عنوان نمونه در ایران پیش از انقلاب بهای زمین درده سال اخیر بطور متوسط ۴۰۰ الی ۵۰۰ بار افزایش یافت.

بحران شهرها درجهان سرمایه داری ذاتی نظام سرمایه داری است. برای حل این بحران راهی جز نابود کردن نظام سرمایه داری وجود ندارد.

بقیه از شماره پیش — ترجمه: اپویا

مرحله کنونی در جنبش رهایی بخش ملی اعراب

امید نیروهای ترقیخواه

کمونیست های شرق عربی تاکید میکنند عامل مهمی که به امر مقاومت در برابر مشی امپریالیستی کمک میکند دمکراتیزه کردن زندگی اجتماعی درکشورهای عربی، اتکاء به توده‌های وسیع خلق و برانگیختن اقدامات توده‌ای زحمتکشان علیه امپریالیسم و ارتجاع در منطقه بطور کلی و درکشورهای منفرد میباشد. این مبارزات باید با مبارزهٔ ضد امپریالیستی جهانی هماهنگ شود.

آنچه در این رابطه اهمیت زیادی دارد تحکیم همبستگی خلق های عرب با اردوگاه سوسیالیستی و در راس آن اتحاد شوروی است. اتحاد شوروی یک مشی سیاسی اصولی مبنی برحل عادلانه و همه جانبهٔ مسئلهٔ خاور- میانه، از جمله خروج کامل نیروهای اسرائیل از سرزمینهای اشغالی اعراب در ۱۹۶۷، و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت مستقل فلسطینی، دفاع می کند. وحدت تمام گردانهای روند انقلابی جهانی پیروزی خلقهای عرب را برامپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع تسهیل خواهد کرد.

یادداشت:

بقیه:

تجاوز چین به ویتنام

محت این نظرنمانده است. این ناسیونالیسم سودائی این توسعه طلبی ابرقدرت مآبانه که ناشی از آرزوی غرور آمیز فرمانروائی بر آسیای جنوب شرقی و آقائی بر جهان است، بطور اتفاق حاصل نشده است بلکه سرچشمهٔ آن در زمینه‌های ایدئولوژیک بسیار کهن و اوضاع تاریخی ـ اجتماعی چین پدیدار می‌شود.

چین باستان یکی از مهمترین مراکز تمدن جهان بود. چین، از سه قرن پیش از تولد مسیح تا قرن نوزدهم مقتدرترین امپراطوری آسیا به شمار می‌آمد و از لحاظ فرهنگ و قدرت مادی بمراتب از همسایگانش برتر بود. پس از آن نیز سلسلهٔ شاهان چین به گسترش فرمانروائی خود کوشیدند و در این راه سرزمین های وسیعی را به زیر سلطه درآوردند و بسیاری از اقوام صاحب فرهنگ اما کم نفوس‌تر را به درون دستگاه فرهنگی اجتماعی خاقانی چین فروکشیدند. دولت خاقانی نام امپراطوری میانه را برخود داشت، شاید بدانجهت که خودرا مرکز جهان می‌پنداشت. چینی ها به سایر مللی که به نژاد آنها تعلق نداشتند به چشم وحشی و بی تمدن می‌نگریستند.

حزب کمونیست چین، برخاسته از طبقهٔ کارگری کم بنیه و قلیل و غوطه‌ور در اقیانوسی از صدها میلیون دهقان و بعلاوه درطول مدت مدیدی (۱۹۲۷- ۱۹۴۹) پس رانده شده به روستاها و بریده از شهر و دنیای خارج، چگونه می‌توانست از سلطهٔ اندیشه‌های سنتی رهائی یابد؟

درواقع نیز صفوف حزب در مبارزات سختی که به طور مداوم بین پیروان مارکسیسم ـ لنینیسم و عناصر ناسیونالیست افراطی جریان داشت از هم می‌پاشید. طی مدت مدیدی عناصر سلطه جوی رهبری حزب به ملاحظهٔ الزامات حزب نمی‌توانستند برنامهٔ خودرا اجرا کنند. رهبران پکن در سالهای اول تاسیس جمهوری دمکراتیک خلق چین مجبور بودند در مقابل چانگ ـ کای ـ چک و بخصوص سیاست محاصرهٔ نظامی آمریکا که عبارت بود از ایجاد پایگاههای متعدد به دور چین و متعهد کردن بسیاری از کشورهای آسیائی در قراردادهای دو یا چندجانبهٔ نظامی ایستادگی کنند. بدین جهت و نیز با توجه به اقتصاد عقب ماندهٔ کشور، رهبران پکن به اتحاد شوروی روی می‌آوردند و برای بنای سوسیالیسم تقاضای کمک می‌کردند. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست درون حزب در این زمینه نقش مؤثری ایفا کردند.

چین بر اثر کمکهای همه جانبهٔ شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی توانست اولین برنامهٔ پنج سالهٔ خودرا با موفقیت بپایان رساند و پیروزی های چشمگیری در همهٔ زمینه ها کسب نماید. درهمین دوره پکن به منظور از هم گسیختن محاصرهٔ نظامی آمریکا فعالیت دیپلماتیک گسترده‌ای را آغاز کرد تا دوستی و تفاهم کشورهای جنوب شرقی و جنوب آسیا را بدست آورد. مقاوله نامه‌هائی با مضمون همزیستی مسالمت آمیز با برمه، هندوستان، سیلان (سریلانکا) اندونزی و دیگران امضا شد با این هدف که منطقه صلح آمیزی در مرزهای جنوبی کشور ایجاد گردد. در این زمان سیاست کلی چین با هستی عمومی نیروهای انقلابی یعنی حفظ صلح و ایجاد همبستگی و یگانگی در مقابل استعمار و امپریالیسم، هم‌آهنگ بود. به همین سبب چین بخصوص پس از کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ در میان کشورهای آفریقا و آسیا و به طور کلی در دنیا از اعتبار و حیثیت چشم گیری برخوردار برد.

اما اولین موفقیت های اقتصادی و این افزایش حیثیت بین المللی، غرور خاقان مسلکان جهانخوار را در درون رهبری چین بیدار کرد. این ها تکمیل بنای سوسیالیسم را فدای ابرقدرت شدن خود کردند. و ما می بینیم که هشتمین کنگره حزب کمونیست چین در قطعنامه خود اشارات هشدار دهنده‌ای را در این زمینه اظهار می دارد:

"گرایش‌های توسعه طلبانه و ابر قدرت مآبانه به صورت خطری جدی درخواهد آمد، اگر که راه بر آن سد نشود".

عناصر جهانخوار در اجلاس ماه مهٔ ۱۹۵۸ کمیتهٔ مرکزی ایرادات خود را به قطعنامه هشتمین کنگره حزب علم کردند. آنها به سرعت از پیروزی های برنامه پنج ساله اول خط مشی جدیدی را ارائه دادند که برنامه پر جنجال "جهش بزرگ به پیش" و "ایجاد کمون های توده‌ای" از آن جمله بود. و در عین حال طلب کمک را از کشورهای سوسیالیستی ادامه دادند زیراکه تجربیات آنان را هنوز تا مدتی ضرور می دانستند.

همانطور که خود مائو به تاکید می گفت هدف "این خط مشی تکاملی که اختصاصا" از آن ما است" تحقق بخشیدن به خواب‌های خوشی بود که او در اجلاس کمیته مرکزی در بیستم ژانویه ۱۹۵۶ علنی کرده بود:

" ما باید در تمام آنچه که به فرهنگ و علوم و تکامل صنعتی مربوط است در جهان کشوری پیش‌آهنگ بشویم...

بدون هیچ تردیدی ظرف چند دهه آینده ما مقتدرترین کشور جهان خواهیم بود. چین نه تنها باید مرکز سیاسی جهان باشد بلکه همچنین مرکز نظامی و فنی و نظایر آن نیز ....".

اما بلافاصله در همان سالهای بعد این "خط مشی" مبتدیانه که قانونمندی های سوسیالیسم علمی را به تمسخر گرفته بود و ایدئولوژی دهقانی در ضمیر آن به چشم می خورد اقتصاد چین را به لب پرتگاه ورشکستگی کشانید. این وضع، چنان که کنفرانس ۱۹۵۹ لو- شان شاهد آن است، جنگ عظیمی را بین خط مشی های متضاد بر انگیخت. در سالهای پس از آن که آشفتگی مطلقی بر صحنه سیاسی چین حکمفرما بود، رهبران پکن به امید رهایی از جنگهای داخلی خود کوشیدند صفوف حزب را به کمک سیاست خارجی وحدت بخشند، ـ سیاستی که در پس جمله پردازی های فوق انقلابی پنهان بود، اما تمام اوصاف جهانخواری را بر خود داشت. رهبران پکن در حالیکه قصد تصاحب رهبری جنبش انقلابی جهان را در اندیشه داشتند شروع کردند به انتقاد از حزب کمونیست اتحاد شوروی. این درست در زمانی بود که جنبش انقلابی جهان، به خصوص در شکل جنبش های رهایی‌بخش ملی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین با نیروی عظیمی رو به تکامل می رفت. این درست در همان زمانی بود که ایالات متحده آمریکا از پی پیروزی انقلاب کوبا (۱۹۵۹) و گسترش عمومی قیام ویتنام (۶۰-۱۹۵۹) گرفتار یک بحران عمومی استراتژیکی شده بود و به سبب تساوی قدرت اتمی با شوروی راهی جز گردن نهادن به تشنج زدایی نداشت.

در اواخر سال ۱۹۶۲ دهمین اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مسئله نقش جنبش های رهایی بخش ملی خط مشی خاصی اختیار کرد و از جمله ادعای خود را بر رهبری این جنبش ها اعلام نمود. رهبری چین با بر چسب "ضدیت با امپریالیسم و ضدیت با رویزیونیسم" و با توسل به تشبثات گوناگون، خود را به میدان جنگ لگام گسیخته‌ای با احزاب کمونیستی و سازمانهای توده‌ای جهان سوم و بخصوص آسیا انداخت تا نیروی‌های انقلابی را به دور چین به عنوان "کانون" جمع کند و اردوگاه سوسیالیستی را از هم بپاشد.

در چهاردهم ژوئن ۱۹۶۳ پکن قطعنامه‌های خود را "در باره خطوط کلی جنبش کمونیستی جهانی" انتشارداد که در آن سهم تعیین کننده اردوگاه سوسیالیستی در تکامل بشریت را که در کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری جهان در ۱۹۶۰ به اتفاق آراء تایید شده بود، منکر می شد.

قطعنامه‌های فوق با تعمیم نظریه چینی "محاصرهٔ شهر از طریق روستاها" در مقیاس جهانی به تاکید این مطلب می پرداختند که نواحی عظیم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین همان مناطقی هستند که تضادهای دوران ما در آنجا با هم تلاقی می کنند. این مناطق سست‌ترین حلقه زنجیر در دستگاه سلطهٔ امپریالیسم هستند. در این مناطق از جهان است که طوفان انقلابی درحال حاضر امپریالیسم را مستقیما" می کوبد. بنابراین "جنبش کارگری جهان به مفهوم خاص آن احتمالا" هم با تمرکز تمام نیروها، متوجه مبارزات انقلابی خلقهای این مناطق خواهد بود که اکثریت غالب جمعیت جهان را تشکیل می دهند":

از همان زمان رهبران چین شروع کردند به عملی ساختن تمایلات توسعه‌طلبانه خود. آنها ادعای تملک سرزمین هایی را کردند که بر اساس "تتبعات" تاریخی شان به آنها تعلق داشت. همه می دانند که درسال ۱۹۵۴، یعنی فقط ۵ سال پس از تاسیس جمهوری خلق چین، کتابی در مدارس چین پخش شد که حاوی این ادعا بود که سرزمین چین شامل تقریبا" نصف آسیا بوده است از جمله قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان شوروی تا مغولستان، کره، ویتنام و تعدادی کشورهای دیگر و نیز مجمع الجزایر ژاپنی ریو-کیو به چین تعلق داشته است. چین از سال ۱۹۶۲ به بعد با چند همسایه خود از جمله هندوستان، برمه و اتحاد شوروی، برخوردهای مرزی داشته است.

چین از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ دستخوش "انقلاب فرهنگی پرولتری" گردید و این بهانه‌ای شد برای پاکسازی های شدید تر داخلی. جنبهٔ خارجی این "انقلاب" از اقداماتی آشکار می شد که هدفشان تضعیف وحدت در جنبش بین المللی کمونیستی و اجرای بی پرده سیاست ناسیونالیستی افراطی همراه با گرایش های ابرقدرت مآبانه و جهانخوارانه بود.

از آن زمان تا کنون ضدیت با شوروی یکی از اصول سیاست خارجی رهبران چین شده است. رجال پکن به این بسنده نکرده‌اند که آشکارا تمایلات ناسیونالیستی افراطی را در کشورهای آفریقایی و آسیایی و کشورهای خاورمیانه تقویت کنند، بلکه از قیام‌هایی که دولت‌ها در چند کشور آسیای جنوب شرقی انجام می شد پشتیبانی کردند و با صدور فعالیت "گاردهای سرخ" بی شرمانه به حاکمیت ملی این کشورها تجاوز کردند، سیل نشریات خود را به کشورهای همسایه سرازیر داشتند که در آنها با جمله‌پردازیهای چپ افراطی اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی را مورد هجوم قرار می دادند. آنها جنجال عظیمی پیرامون "پیروزیهای" انقلاب فرهنگی به راه انداختند اما در واقع حیثیت رجال پکن در داخل و خارج به سرعت رو به کاهش می رفت. هرج و مرج همه جا پا می گرفت. تولیدات صنعتی و کشاورزی به سطح سال ۱۹۵۷ که خود بدترین سال بود، سقوط کرد و این در حالی بود که جمعیت چین سالی ۱۰ ملیون نفر افزوده می شد و بودجه نظامی ۴۰% بودجه ملی را می‌بلعید.

در چنین زمینه تاریخی بود که حزب کمونیست چین نهمین اجلاس کنگره حزب را در آوریل ۱۹۶۹ تشکیل داد. رجال پکن در مصوبات این کنگره اتحاد شوروی را رسما" دشمن چین قلمداد کردند و برای اولین بار خواستار اخراج شوروی از اردوگاه سوسیالیسم شدند. هم زمان با این تغییر عمیق در سیاست خارجی چین که کار را به جایی رسانید که در مارس ۱۹۶۹ بین شوروی و چین یک برخورد مرزی به وجود آورد، نیکسون رئیس جمهور ایالات متحده گردید. نیکسون و کیسینجر درست متوجه شدند که چین حاضر است در جهت ایجاد وحدتی بر ضد شوروی و جنبش انقلابی جهان با آنها وارد مذاکره شود.

رجال پکن فعالیت لجام گسیخته خود را تحت نام "جبهه مبارزه با سلطه‌جویی"، یعنی مبارزه با شوروی، وسعت می بخشیدند و در کشورهای آفریقایی و خاورمیانه و سایر کشورهای درحال رشد تلاش های تب‌آلودی می کردند. آنها در چارچوب استراتژی جدید، نمایندگی های سیاسی خود را در خارج توسعه دادند و به کمک های اقتصادی و فرهنگی و نیز نظامی خود افزودند.

رهبران چین، از آنجا که ایالات متحده هنوز در جنگ با ویتنام مشغول بود، اجبارا" به تبلیغات ضد آمریکایی خود ادامه می‌دادند تا مگر حسن نظر نیروهای مترقی جهان را به خود جلب کنند. اما چنانکه یکی از ناظران اشاره کرده است "هیچ گونه دلیل سیاسی یا ایدئولوژیکی برای چین وجود نداشت که در موضع ضد امریکایی خود پافشاری کند و فرصت موجود را برای حل مسائل خاص خود از جمله تایوان، ژاپن عضویت در سازمان ملل از دست بدهد"*

پس از یک سلسله تشریفات ابراز حسن نیت درسال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ نزدیکی چین و ایالات متحده صورت گرفت، که با اشاره به دیدار تیم پینگ‌پونگ از آمریکا در پکن (بهار ۱۹۷۱) به دیپلماسی پینگ‌پونگ مشهور شد. در همان سال کیسینجر به طور پنهانی به پکن رفت تا مقدمات سفر نیکسون را به چین فراهم آورد. بالاخره روابط ناـ میمون آمریکا و چین با امضای "اعلامیه مشترک شانگهای" در فوریه ۱۹۷۲ توسط عالیترین مقامات جمهوری خلق چین سندیت یافت. امضای این اعلامیه مشترک و سپس واگذاری عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نماینده جمهوری خلق چین رسما" دوره جدیدی را در روابط چین و آمریکا گشود که در آن استراتژی ضد انقلابی رجال پکن وواشنگتن (در مقابله با اردوگاه سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی بخش ملی) می بایست هماهنگ گردد. ادامه دارد

* Jay Taylor, China and South East Asia... New York 1976, P.63

بقیه: مشکل جهانی تغذیه.....

یک میلیارد بود و هشتاد سال بعد (۱۹۳۰) دو میلیارد و پس از سی سال (۱۹۶۰) سه میلیارد و تنها پانزده سال بعد، یعنی در ۱۹۷۵ به چهار میلیارد رسید و نرخ متوسط رشد سالانه به ۱٫۹ درصد افزایش یافت.

این نرخ متوسط رشد سالانه در نیمه دوم دههٔ هفتاد تا اندازه‌ای کاهش یافت و این امر را باید نشانهٔ مرحلهٔ تازه‌ای در روند افزایش جمعیت دانست که در آن آهنگ رشد جمعیت کند تر شده احتمالاً به سطح ثابتی تنزل خواهد یافت. با این همه، افزایش مداوم جمعیت کنونی جهان که در نیمهٔ سال ۱۹۷۷ به چهار میلیارد و دویست و چهارده میلیون رسید، و نیز رقم هنگفت رشد مطلق جمعیت زمین که هر ساله به اندازه جمعیت کشوری مانند بنگلادش (۸۰ میلیون) بر آن افزوده می شود، نیاز به موادغذائی را به میزان غول‌آسایی بالا میبرد. این نیاز به مواد غذایی در اثر افزایش رفاه و بهبود کیفی تغذیه، به ویژه افزایش مصرف گوشت و ماهی در بسیاری از کشورها باز رو به ازدیاد می‌نهد. از آنجا که پیش بینی می شود در سال ۲۰۰۰ میلادی جمعیت زمین به حدود ۶ میلیارد نفر برسد، تقاضا برای موادغذائی فزونی خواهد یافت و منابع طبیعی جهان را که پایگاه مادی تولید مواد غذائی است سخت زیر فشار خواهد گذاشت.

در حالی که امروزه بیش از یک میلیارد انسان دچار گرسنگی مزمن و بدی تغذیه هستند، آیا کرهٔ زمین قادر به تغذیهٔ نسلهای آینده بشر خواهد بود؟ مسئله از میان برداشتن گرسنگی و برآوردن نیاز-مندیهای غذائی بشر که از نظر کمی و کیفی درتزاید است بیش از پیش جنبهٔ فوریت به خود می گیرد و توجه دانشمندان و عامهٔ مردم را به صورت گسترده‌تری جلب می کند.

امروزه مطبوعات غربی مسئلهٔ مواد غذائی را در رابطه با جمعیت زمین غالباً به صورت پیش بینی-ها ی بدبینانه در بارهٔ خطر قحطی در سراسر جهان مطرح می کنند آنها از یک فاجعه سراسری درنتیجه ته کشیدن اجتناب ناپذیر ذخایر طبیعی زمین براثر فشار افزایش جمعیت خبر می دهند و تعبیرهایی چون "بمب جمعیت" به قیاس "بمب اتم" به کار می برند.

برخی مطبوعات علمی بورژوایی نه تنها قحطی در سطح جهانی را امری اجتناب ناپذیر وانمود می کنند، بلکه حتی به پیشگوئی تاریخ دقیق بروز این فاجعه می پردازند. چنین کاری برای نخستین بار در سال ۱۹۶۰ از سوی گروهی از دانشمندان غربی صورت گرفت که درست روز ۱۳ نوامبر سال ۲۰۲۶ میلادی را روز محو کامل بشر اعلام کردند. به دنبال آن، دانشمندان دیگر غربی نیز به چنین پیشگویی های تیره و تاری پرداختند و تاریخ زوال بشریت را جلوتر هم آوردند. مثلاً" پل ارلیچ، زیست شناس آمریکائی، گفته است که جنگ برای تامین غذای بشر از هم اکنون با شکست روبرو شده است و زمین تا سال ۱۹۹۰ خالی از سکنه خواهد شد. برخی دیگر فاجعه جهانی ناشی از تضاد میان محدودیت منابع طبیعی در دسترس از یک سو و نرخ فزاینده و وسعت دامنهٔ استفاده از آنها را از سوی دیگر برای تاریخ دورتری، یعنی نیمهٔ قرن بیست و یکم، پیش بینی می کنند.

یک چنین نظرهای بدبینانه بر اساس تئوری شبه علمی و ارتجاعی جمعیت که در پایان قرن هجدهم به وسیلهٔ کشیش انگلیسی تامس مالتوس Thomas Malthus ارائه شده بود، بنا شده است.

طبق نظر مالتوس "گرایش ثابت زندگی حیوانات بر آن است که فراتر از خوراکی که طبیعت برایشان فراهم کرده است تکثیر شوند". نظریه‌های اصلاح شده امروزی مالتوس در زمینهٔ علوم اجتماعی بورژوایی اشتباهات اساسی این تئوری ارتجاعی را حفظ کرده-اند، و پیش از همه معتقد به نقش تعیین کنندهٔ افزایش جمعیت به عنوان یک فرایند زیستی و مستقل از پدیدهٔ اجتماعی، در رشد جامعه می باشند. بدین سان، اندیشهٔ مالتوسی همچنان در راستای خواست بورژوازی کار می کند، یعنی برای مسئله فقر و گرسنگی توده‌های مردم علتی طبیعی و غیرطبقاتی می تراشد و آن را نتیجه کمبود مواد غذایی و میزان فزون از حد ولادت اعلام می دارد و می کوشد تا توجه جامعه را از مبارزهٔ طبقاتی و ضد امپریالیستی به سوی اقداماتی برای کاهش دادن رشد جمعیت معطوف سازد. پیروان جدید مالتوس "برنامه ریزی خانواده" را علاج همهٔ دردهای اجتماعی می شمارند.

این هواداران جدید مالتوس کوشش دارند که با تعبیر خودسرانه‌ای که برای پدیده‌های رشد سریع جمعیت و بدتر شدن وضع تغذیه در کشورهای روبه‌رشد می تراشند جان تازه‌ای به تئوری فرسودهٔ مالتوس بدمند. آنان گسترش گرسنگی و سوء تغذیه را دربرخی کشورهای نو استقلال به افزایش بیش از حد جمعیت نسبت می دهند و آن را از نخستین نشانه‌های فاجعهٔ قریب الوقوع جهانی می پندارند. برخی از "دانشمندان" آمریکایی، از جمله دنیس میدوز و دیگران با بیانی عالمانه گفته‌اند: "علائم بحران مدتها پیش از وقوع بحران ظاهر می شوند... اکنون این علائم در بسیاری نقاط جهان به چشم می خورد". ویلیام و پاول پادوک، دو برادر آمریکائی، نیز نظر مشابهی ابراز داشته‌اند: "زمان بروز کمبود غذائی بر حسب کشورها فرق خواهدکرد، ولی در ۱۹۷۵ بحران های وخیم غذائی در برخی از کشورهای فقیر درخواهد گرفت، به طوری که مسئله برای همه کاملاً" مشهود خواهد شد. دورهٔ قحطی آغاز خواهد گشت".

واقعیت این است که در اقتصاد عقب ماندهٔ کشاورزی، که خود میراث عصر استعمار است، افزایش جمعیت اگر با افزایش متناسب تولید و افزایش تعداد مشاغل همراه نباشد، مانعی در راه بهبود وضع معیشت و گسترش آموزش و بهداشت بوجود می‌آورد. البته افزایش جمعیت در تشدید مشکل تغذیه نیز تاءثیر دارد و در نتیجه نمی توان منکر شد که کشورهای نواستقلال به یک سیاست فعال در زمینهٔ کنترل جمعیت نیاز دارند تا میزان بیش از حد رشد آن کاهش داده شود. با این همه، اتخاذ یک چنین سیاستی نباید جایگزین دگرگونی های اقتصادی — اجتماعی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گردد، بلکه باید همراه با آن اجرا شود.

نظریات اکثر دانشمندان بورژوا با ناباوری نسبت به نیروی خلاقهٔ پیشرفت علمی و فنی انباشته است. آنان بر این عقیده‌اند که انقلاب علمی و تکنولوژیکی اثر بدی بر محیط زیست می گذارد. یکی از مخالفان استفاده از تکنولوژی پیشرفتهٔ کشاورزی، یعنی زیست شناس آمریکائی ارلیچ، در "سمپوزیوم بین المللی در بارهٔ جمعیت، منابع غذایی و محیط زیست" مدعی است که رشد سریع جمعیت وقتی که با تدابیر مربوط به بالا بردن میزان محصول غلات توام گردد موجب یک فاجعهٔ محیط زیستی می گردد، بدین معنا که آلودگی محیط زیست و از بین رفتن کامل منابع آن را به دنبال دارد. از نظر او راه حل اصلی مشکل در آن نیست که سیاستی مبنی بر بهره برداری علمی از زمین و پی ریزی اقتصاد طبق برنامه در پیش گرفته شود، بلکه پیشرفت علمی وفنی متوقف شود و میزان ولادت نوزادان کاهش یابد.

برخی از دانشمندان غربی بر این عقیده اند که افزایش بازده زمین‌ های زیر کشت تا چندین برابر میزان کنونی امری است امکان پذیر، اما نوآوری-های فنی که بدین منظور لازم است در کشاورزی به‌کار برده شود موجب چنان افزایشی در قیمت تمام شده محصولات روستایی خواهد شد که آن را از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نخواهد کرد و اثرات جنبی منفی نیز به بار خواهد آورد، از جمله آن که قشربندی و اختلاف در توده‌های دهقانی را موجب خواهد شد، گروهی از روستاییان زمین خود را از دست خواهند داد و مهاجرت به سوی شهرها که هم اکنون دچار کثرت جمعیت هستند افزایش خواهد یافت و "آشوب اجتماعی" به بار خواهد آورد. بدین سان، اینان با تکنولوژی نوین مخالفت می ورزند، اما کاری به کار آن نظام اجتماعی که مانع استفاده گسترده و موثر آن در جهت منافع توده‌های مردم می شود، ندارند.

برخلاف برخورد بدبینانهٔ دانشمندان بورژوا با مسئلهٔ تغذیه و کاربرد دانش و تکنولوژی پیشرفته برای مقابله با آن، دانشمندان مکتب پیشرو، در عین آن که پیچیدگی و دشواری حل این معضل را منکر نیستند، بر این عقیده اند که عوامل متعددی را در رابطه با این مسئله باید در نظر گرفت، — مانند سرمایه‌گذاری، منابع طبیعی زمینی و دریایی، پیشرفت علمی و فنی، و نیز این که همهٔ این عوامل به سیستم اجتماعی مشخص هر کشور و سطح رشد اقتصادی آن مشروط است. تولید مواد غذائی در قیاس با تولیدات صنعتی به میزان وسیعی زیر سلطهٔ طبیعت است، مثلاً" نوع خاک، منابع حیاتی اقیانوس جهانی شرایط آب و هوا، ارتفاع زمین و غیره.

در بررسی مسئله تغذیه از جنبه‌های کلی و تاریخی آن می توان دو رشته روابط را در نظر آورد. یکی روابط بین جامعهٔ انسانی و محیط پیرامون است که پایهٔ طبیعی تولید مواد غذایی را تشکیل می دهد و آن را می توان مجموعهٔ "انسان — طبیعت" نامگذاری کرد، دیگری روابط افراد انسانی در داخل جامعه با روابط اجتماعی می باشد که در روند تولید مواد غذایی و توزیع بعدی آن بین اعضای جامعه صورت می پذیرد، و این را می توان مجموعه "انسان — انسان" نام داد.

در روند تاثیر متقابل طبیعت و جامعه انسانی، مسئله تغذیه را باید به عنوان بخشی از مسئله کلی تر استفاده از منابع طبیعی در نظر آورد. از جمله عوامل اساسی مادی، طبیعی و تاریخی مربوط به مسئله تدارک مواد غذائی برای مردم باید عوامل زیر را نام برد:

بقیه در صفحه ۷

بقیه: شیلی آلنده.....

متحده معطوف به آن بود که فشار بر حکومت آلنده را به حداکثر برساند تا مانع تحکیم آن شود... دولتهای دیگر نیز تشویق می شدند که سیاستی مشابه در پیش گیرند..."

● "سیاست فشار اقتصادی، که در "سازمان ثبت تصمیمات امنیت ملی" بتاریخ نوامبر ۱۹۷۰ به تفصیل آمده است، می بایست از چند طریق اعمال گردد. قرار بر این بود که تمام کمکهای خارجی متوقف شود اما پرداخت وامهای قبلی می بایست ادامه یابد. آمریکا می بایست موقعیت برتر خود در نهادهای مالی بین المللی را برای خشکاندن منابع اعتبارات جدید یا دیگر کمکهای مالی بکار گیرد. کمکها یا تضمینهای مالی سرمایه داران آمریکایی در شیلی می بایست حتی الامکان پایان یابد."

● کمیتهٔ شمارهٔ ۴۰ نزدیک به چهار میلیون دلار برای احزاب سیاسی مخالف در شیلی صرف کرد. بیشتر این پول به حزب دموکرات مسیحی پرداخت شد، اما بخش قابل توجهی نیز برای حزب ملی تخصیص یافت."

● "سیا ۱/۵ میلیون دلار در حمایت از مجلهٔ El Mercurio صرف کرد." برنامهٔ تبلیغاتی "آن مجلات و کتابها و بررسی های ویژه، مقالات آماده برای درج در روزنامه‌ها، برنامه‌های رادیویی و نمایشهای تلویزیونی را شامل می شد. سیا یک سازمان تحقیقی مالی را نیز تحت پشتیبانی مالی خود گرفت."

● "سیا گهگاه برای "Partia y Libertad" (میهن و آزادی) مبالغ کوچکی از طریق عوامل ثالث جهت تظاهرات یا فعالیتهای تبلیغاتی معینی فراهم آورد ... نیروهای این سازمان در اجتماعات سیاسی مخالف حکومت، مجهز به ابزار شورش، راه پیمائی کردند."

● آمریکا طی دوران آلنده ارتباط نزدیک خود با ارتش شیلی را، چه از طریق سیا و چه از طریق مستشاران نظامی مریکایی، حفظ کرد. سیا در "عملیات گمراه‌کننده" برای بر انگیختن ارتش بر ضد "زدو بند آلنده با کوباییها" و در یک "تلاش کوتاه مدت برای پشتیبانی مالی از یک نشریه خبری کوچک ضد حکومت که متوجه عناصر نظامی بود "مشارکت داشت

● طی سالهای ۷۳–۱۹۷۰ سیا مدارک عملیاتی لازم در آستانه یک کودتا را جمع آوری کرد. این مدارک شامل فهرست نام کسانی که می بایست دستگیر شوند، تاسیسات و پرسنل کلیدی غیر نظامی که نیاز به حفاظت داشتند، تاسیسات کلیدی دولتی که باید تصرف می شدند، و برنامه‌های اضطراری حکومتی در صورت یک شورش نظامی، بود. مطابق اظهارات سیا این اطلاعات تنها برای برآوردن تقاضای احتمالی مرکز فرماندهی کل جمع آوری شده بود و هرگز در اختیار ارتش شیلی قرار نگرفت.

---

* — کارل وان کلاوزوتیز، ۱۸۳۱ — ۱۷۸۰، ژنرال پروسی و نویسندهٔ استراتژی نظامی، لهستانی الاصل

ناسیونالیسم بورژوایی.....

سرمایه‌داران وزمینداران بزرگ وابسته به امپریالیسم، بازگذاشتن دست فئودالها درچپاول دهقانان مخصوصاً درقلمرو ملیت‌ها، بی اعتنائی به حل مسئلهٔ زمین، گذشت دربرابر سوداگران تورم آفرین، مسکوت نهادن دگرگونی ساختار ادارات وسازمانهای لشکری و کشوری وخودداری از پاکسازی فوری وقاطع آنها از عناصر ضدانقلاب وسرسپردگان رژیم سابق، اخلال دراجرای طرح انقلابی شوراها وتعطیل عملی آن، پرهیز از حل عاجل وقاطعانهٔ مسئلهٔ ملی، عدم قاطعیت دربرابر توطئه‌های امپریالیسم و دررأس آن امپریالیسم آمریکا درداخل وخارج کشور، تلاش برای حفظ وابستگی ایران با امپریالیسم آمریکا وبالاخره کوشش بی‌تابانه درتثبیت نظام سرمایه‌داری وکوتاه نمودن دست توده‌های میلیونی مردم از دخالت مستقیم درسرنوشت خویش ازجمله اقداماتی بوده است که بورژوازی لیبرال ایران در مسند رسمی قدرت با پیگیری آنرا دنبال نمود و امروز نیز با حضور در نهادهای انقلاب بشدت درکار تعمیق انقلاب کارشکنی می‌کند. اکنون نبرد سختی در درون جنبش انقلابی وضدامپریالیستی میهن ما درجریان است. بورژوازی لیبرال با گرد آوردن همهٔ نیروهای محافظه‌کار در درون جنبش بدور خود می‌کوشد بهر قیمت از سیر انقلاب ضدامپریالیستی ایران به نفع توده‌های مستضعف جلوگیری به عمل آورد.

دربرابر این ستمگری بازدارنده، اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام در تصرف جاسوسخانهٔ آمریکا نقطهٔ عطفی در روند انقلاب کبیر ضدامپریالیستی مردم ایران بود. این اقدام که بازتاب راستین خواستهای انقلابی و منافع توده‌های زحمتکش جامعهٔ ما درمبارزهٔ قاطع وبی امان برضد امپریالیسم است، از توطئه‌های نهان وآشکار بورژوازی لیبرال ایران در ترمز نمودن انقلاب و منحرف ساختن آن پرده برداشت ونشان داد که چگونه امپریالیسم آمریکا، این دشمن اصلی وشماره یک خلقهای مستضعف جهان، با استفاده از نقاط ضعف وتضادهای درونی جنبش علیه انقلاب ایران ونابودی آن به دسیسه چینی مشغول است.

اما مبارزه بین مدافعان و مخالفان تداوم انقلاب همیشه در نمودهای آشکار و ملموس جریان ندارد. اقدامات محافظه‌کارانه در زمینهٔ مسایل ارضی یا آسانی قابل درک است. مردم از مضمون ارتجاعی یا انقلابی این قبیل اقدامات زود با خبر می شوند و در برابر آن موضع گیری می کنند.

اما مبارزه در قلمرو ایدئولوژیک بسیار بغرنج و پیچیده است. متاسفانه در این قلمرو تنها زبدگان از ماهیت هدف‌های ایدئولوژیک یکدیگر آگاهی دارند. و حال آنکه تودهٔ مردم تنها به محک تجربه می‌توانند به سرشت واقعی آن پی ببرند، و این نیاز به زمان دارد. از این رو بورژوازی لیبرال و همهٔ عناصر راست و میانه رو جنبش سراسری با استفاده از این فرصت مساعد به فریبکاری های ایدئولوژیک زیرپوشش جمله‌ها و اصطلاحات انقلابی مشغول اند تا انقلاب را از نفس بیاندازند و آن را از رسیدن به هدف‌های اصیل خود بازدارند.

بورژوازی لیبرال با استفاده از رسوبات ذهنی تبلیغات پنجاه سالهٔ رژیم منفور پهلوی بر ضد سوسیالیسم جهانی و نهضت بین المللی کارگری چنان سوء ظنی نسبت به اردوگاه سوسیالیسم دردرون جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران به وجود آورده است که حتی عناصر رادیکال دموکراسی انقلابی با بیم وتردید از کشورهای سوسیالیستی نام می برند. حفظ این بدگمانی به سود بورژوازی لیبرال و بالمآل به سود امپریالیسم جهانی است. زیرا این زمینه سازی ایدئولوژیک موجب می شود که نیروهای راستین انقلاب از تناسب نیروها در جهان به سود انقلاب ایران بهره‌برداری نکنند و راه برای نفوذ شرکتهای امپریالیستی که عامل استثمار سرمایه‌داری و غارت منابع ثروت ملت‌ها هستند باز بماند.

جناح راست و میانه رو انقلاب با وجود تمایز هدف‌ها و راه هایشان مبلغ یک ناسیونالیسم باکاربردهای مختلف هستند. نظریه پردازی این ناسیونالیسم بعهده میانه‌رو هااست. این ناسیونالیسم که در مخالفت آشکار با سوسیالیسم جهانی و نهضت بین‌المللی کارگری از ناسیونالیسم بورژوایی تغذیه می‌کند ظاهراً" خود را مخالف غرب هم نشان می دهد. به همین علت فرمول ویژه‌ای را پیش می کشد که خودسازنده آن نیست، بلکه آن را از خرده بورژوازی چین به

خرده بورژوازی زمامدار چین با مایه گرفتن از " تئوری دوابر قدرت" که متعلق به نظریه پردازان بورژوایی آمریکاست؛ تئوری " سه جهان" را آفرید. بر حسب این تئوری آمریکا و شوروی هردو امپریالیسم اند و جهان سوم که از کشورهای در راه رشد تشکیل می شود، صرفنظر از گرایش‌های طبقاتی شان با این دو جهان مبارزه می کنند. طبق این تئوری پینوشه، انور سادات، ملک خالد، موبوتو سه‌سسکو و ضیاء‌الحق و دیگران به عنوان نمایندگان مردم مستضعف جهان سوم (!) به رهبری زمامداران چین با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم سرگرم مبارزه‌اند.

تئوری پردازان جناح میانهٔ مرحلهٔ کنونی انقلاب ایران " تئوری سه جهان" رهبران خرده‌بورژوازی چین را در قالب خود مرکزیت (اگوسانتریسم) بیان می کنند. طبق این تئوری " روسیه " و "امریکا" دشمنان انقلاب ایران اند. ما برای استخلاص همهٔ مستضعفان جهان باید با این دو ابر قدرت مبارزه کنیم و برای رفع نیازهای علمی و فنی از"بازار مشترک" و " ژاپن " کمک بگیریم.

این تئوری که به سبک خود سوسیالیسم جهانی را انکار می کند و آن را در کنار امپریالیسم قرار می دهد، بیانگر گرایش لیبرالیستی در درون جنبش انقلابی ایران است.

بی جهت نیست که در این اواخر جناح راست و میانه مرحلهٔ کنونی انقلاب که بهر حال مورد حمایت بورژوازی لیبرال ایران است، مبارزهٔ ایدئولوژیک خود را بر ضد جناح رادیکال انقلاب که به نام خط امام معرفی می شود، شدت داده‌اند و تلاش می ورزند با تقسیم قدرت بین خود آن را در سیاست داخلی وخارجی منزوی و بی اعتبار سازند.

برای مبارزه با چنین گرایش خطرناک که تداوم انقلاب و سرنوشت آن را تحت علامت سوال قرار می دهد، چاره‌ای جز وحدت و یکپارچگی همهٔ نیروهای راستین انقلاب اعم از مذهبی و غیر مذهبی در یک جبهه واحد بر ضد امپریالیسم و ناسیونالیسم تنگ بینانهٔ بورژوایی و سیاست‌های زیرکانهٔ آن در درون وبیرون دموکراسی انقلابی نیست.

بقیه: نیکاراگوئه.....

که با این چنین شکلی از حکومت سازگار نیست."

با این همه بورگ تاکید می‌کند که سوسیال دمکراتها "متحد مهمی در این روند انقلابیند و ما به آنها احترام می گذاریم". وی همچنین اضافه می کند:

"ما حاضریم دوستان آنها باشیم. این حق آنهاست که با ارائهٔ برنامهٔ خود برای رسیدن به قدرت تلاش کنند، اما درنهایت این خلق نیکاراگوئه است که در این مورد تصمیم می‌گیرد."

ناگهان بورگ با هیجان می‌پرسد: "چه کسی بزرگ‌ترین مسئولیت را درمبارزهٔ انقلابی در نیکاراگوئه به عهده داشت؟ آیا این جبههٔ آزادیبخش ملی ساندینو نبود؟ وآیا نباید به همین علت بخش بزرگی از قدرت در اختیار آن باشد؟"

سپس به تفصیل درمورد روند انقلاب و مبارزهٔ طبقاتی، که درشکل کلاسیک آن انجام نشده است به تحلیل می پردازد وهمچنین درمورد اختلاف قشرهای بورژوازی که او از جزئیات آن به خوبی با خبر است: "درمبارزه برضد سوموزا بخش بزرگی از بورژوازی، همان بخشی که دربهره برداری و قدرت سهیم نبود، شرکت داشت. این بخش بزرگ خواهان تغییر روش تولید و ارتقاء آن به مرحلهٔ عالیتر و بهره گیری از قانونمندی اقتصاد نظام کهن بود، ولی بخش کوچک و ممتاز (که بدون قید وشرط دراختیار سوموزا قرار داشت) مانع این امر بود. به همین علت بخش اکثریت با تمام قدرت خود علیه سوموزا مبارزه می‌کرد و به همین علت نیز حق شرکت درحکومت جدید را دارد."

از او درمورد شکل جدیدی که حکومت ساندینیست ها درآیندهٔ نزدیک خواهد داشت و نیز نقشی که پیشاهنگ خلق نیکاراگوئه به عهده دارد سوال می‌شود، و او پاسخ می‌دهد:

"انتخابات باید انجام گیرد، ولی انتخابات انقلابی، نه مانند گذشته با تقلب ماهرانه. خلق، این حق و آزادی را دارد که افراد مورد اعتماد خود را انتخاب کند و این کار را به درست‌ترین و آگاهانه‌ترین وجه خواهد کرد. آنچه مربوط به "جبههٔ آزادی‌بخش ساندینو" می‌شود، این سازمان به عنوان حزب سیاسی سازمان خواهد یافت و در انتخابات شرکت خواهد کرد. با شرکت در این انتخابات امیدوارم با تایید نهائی خلق خود مواجه شویم. ما سرگرم بنیانگذاری حزب ساندینیست هستیم. آینده شاهد رویدادهای ناگهانی دیگر نیز خواهد بود."

شاید منظور او از رویدادهای ناگهانی ازجمله تشکیل کمیتهٔ دفاع ساندینیست‌ها از گروههای فعال و سیاسی "جبههٔ آزادیبخش ملی ساندینو"، تشکیل سازمانهای توده‌ای، کانون کارگران نیکاراگوئه، سازمان کارگران کشاورزی، اتحادیه‌های صنفی و دانشجوئی و غیره است.

هنگامی که بورگ آمادهٔ رفتن است، آخرین سؤال مطرح می‌شود:

" ساندینیسم را درحال حاضر چگونه تعریف می‌کنید؟"

"گوش کن برادر افکار والای آ.سی. ساندینو در اثر شجاعت و فداکاری و تجربهٔ تمام رزمندگان نیکاراگوئه غنی‌تر شده است. توجه داشته باشید که تعریف‌ها معمولاً محدودند. ولی اگر قرار باشد تعریفی بدست دهم می گویم که ساندینیسم عبارت است از پیاده کردن علم انقلاب و افکار ساندینو در شرایط مشخص و موجود نیکاراگوئه".

بورگ لبخند زنان ازجای برمی‌خیزد. چهار مراقب او بدنبالش حرکت می‌کنند. هنگام خداحافظی می‌گوید: "متشکرم، برادر".

هفته نامه
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴

بقیه: مشکل جهانی تغذیه.....

– اهمیت فزایندهٔ منابع زمینی و دریایی که در تولید مواد غذائی به کار می روند در فعالیت اقتصادی

– محدود بودن نسبی منابع زمینی قابل بهره برداری در شرایط مشخص سطح علم و تکنولوژی،

– وضع محیط، به ویژه شرایط آب و هوا که بر اثر تغییراتی که در آن صورت می پذیرد بر تولید مواد غذائی اثر می گذارد،

– وابستگی فزاینده تولید مواد غذائی به عوامل دیگر به ویژه انرژی.

با این همه، برای فهم مسئله تغذیه در جهان امروز، رشتهٔ دیگر روابط اجتماعی که آن را مجموعاً" انسان – انسان " نام داده ایم از اهمیت کمتری برخوردار نیست. در جهان ناهمگون معاصر، مسائل سراسری جهانی، مانند مسئله تغذیه، در کشورهای دارای نظام اجتماعی مختلف به صورتهای مختلف بروز می کند و با آن به صورتهای مختلف برخورد می شود. در بررسی مسئله تغذیه، این نکته ضروری است که دست کم از لحاظ علمی، جنبهٔ سراسری جهانی مسئله از جنبه‌های دیگری که معلول شرایط اجتماعی – اقتصادی خاص یک کشوریا یک دسته از کشورهاست، تفکیک شود. و همچنین در داخل یک کشور قشرهای مختلف جمعیت از نظر وضع تغذیه جداگانه در نظرگرفته شود.

دانشمندان مکتب پیشرو، در عین آنکه ابعاد جهانی مسئله تغذیه و بغرنجی آن را تائید می کنند و آن را به عوامل ناهمگون متعددی مانند عوامل اجتماعی، فنی، اقتصادی، جمعیتی، فرهنگی وطبیعی وابسته می دانند، وظیفهٔ تهیه مواد غذائی برای مردم سراسر جهان را امری ممکن و انجام پذیر می شمارند. این برخورد خوشبینانه بر اساس عوامل تازه ایست که طی شصت سال گذشته ظاهر شده‌اند و به طور روز افزونی بر همهٔ زمینه‌های زندگی بشر اثر می گذارند. مهم ترین این عوامل عبارتند از: ظهور و رشد نظام اجتماعی سوسیالیستی، انقلاب علمی و تکنولوژیکی، تخفیف تشنج های بین المللی و تحکیم زمینه‌های عینی صلح در جهان.

بقیه: آینده انقلاب ایران .....

اتحاد برمبنای اقرار زبانی به اسلام ـ که امکان تزویر و فساد وحرکت در راستای منافع خودخواهانه به منافقان می دهد ـ کسانی راکه راهشان طبعا" ازهم جداست همچنان به یکدیگر بسته می دارد. این آمیختگی منافع ناسازگار و این تداخل مواضع متضاد همچنان مانع از آن است که مردم ساده دراکثریت خویش درک روشنی ازخواستهای اختصاصی خودپیدا کنندوبرمبنای آن به گزینش دوست ومتحدیا به رویاروئی با دشمن بپردازند. از این رو، درمجموع چنان می نماید که انقلاب ایران درانتخاب راه آینده‌ء خوددودل مانده است. واثر این دودلی را نه تنها درعرصه مبارزات داخلی بلکه درصحنه جهانی میتوان دید.

درداخل، درباره امور بسیار حیاتی مانند مالکیت بزرگ بروسائل تولید، ازجمله زمین، راستای رشد صنعتی وکشاورزی، سیستم بانکی وبهره، حقوق ملیت ها، چگونگی تشکیل وعمل شوراها، دامنه آزادیها وحق تشکل دراحزاب وسندیکاها وغیره ابهام کلی وجوددارد. درنتیجه، وقت وانرژی بسیار بزرگی در نوسانات اراده وعمل به هدر می رودو ضایعات مادی و معنوی جبران ناپذیری متوجه کشور وانقلاب میگردد.

روبه خارج هم، سیاست رسمی انقلاب ایران تاکنون بین مبارزه باامپریالیسم امریکا ـ این شیطان بزرگ، به فرموده‌ء امام خمینی ـ وواکنشهای مبتنی برترس ازاتحاد شوروی که نتیجه رسوب سالها تبلیغات منفی در مغزهاست سرگردان بوده است. شعار "نه شرقی نه غربی" بجای آن که به معنای اراده آگاهانه‌ء ملت ایران به حفظ هویت ویژه‌ء خود وحرکت مستقل درراستای منافع برحق خویش به کار رود، درعمل، وشایدهم به عمد، بیشتر صورت دشمنی با اردوگاه سوسیالیسم به خود میگیردتا با غرب متجاوز استعمارگر. واین خواه ناخواه راه را برسازشکاریها می گشاید.

اما سرگردانی وابهام درسیاست موضعی نیست که انقلاب درآن بماند. مسائل انقلاب راه حل های قاطعی دراین یاآن جهت طلب می کند. انقلاب حرکتی است ازیک تعادل ازهم گسیخته به یک تعادل پایدار، ازیک نقطه‌ء تزلزل به یک نقطه‌ء ثبات. این حرکت یکنواخت و مداوم نیست. سستی وشتاب دارد. مراحل دارد. در انقلاب ما، رفراندم جمهوری اسلامی، تدوین وتصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهوری وبزودی تشکیل مجلس شورا ومعرفی دولت رابایدمراحل مختلف برای رسیدن به نقطه‌ء ثبات، نقطه گزینش راه نهائی انقلاب دانست. درهریک این مراحل مبارزه‌ای درگیر شده‌است ومی شود. باید دید سرانجام کدام نیرو یا ائتلاف نیروها پیروزمیشود، ـ توده مستضعف یا طبقه‌ء ممتاز بورژوازی؟

توده‌ء مستضعف، که درجریان انقلاب ملی و ضداستبدادی سالگذشته به عنوان عمده ترین نیروی عمل به صحنه درآمدوچنان معجزه‌ء شگرفی ازپایداری وجانبازی وایثار پدیدآورد، تاکنون فراخور نیروی عظیم خویش دردادن شکل وجهت به انقلاب تاثیرمستقیم وبی واسطه نداشته است. عقب نشینی های بورژوازی، که در آغاز پیروزی مرحله ابتدائی انقلاب هسته‌ء اصلی قدرت راقبضه کرد، نه براثر عمل مستقیم مستضعفان بلکه با پشتیبانی وتائید ایشان صورت گرفت، وبه همین سبب به رانده شدن بورژوازی ازصحنه انقلاب منتهی نشد. با این همه، تجربه‌ء عظیم سیاسی دراین یک سال انقلاب وهمچنین مداومت شرایط و عمل انقلابی، محرومان وزحمتکشان ایران راپیوسته درتخمیرواستحاله نگه داشته، آنان راهرچه بیشتر به اهمیت نقش خود وخطوط ویژه‌ء خواستهای خودآگاه کرده است. ازاینرو، به جرات میتوان گفت که گزینش راه آینده‌ء انقلاب ایران بدون حضور ودخالت مستقیم توده‌ء مستضعف امکان ناپذیر است.

آقای بنی صدر، رئیس جمهوری منتخب ایران، آیا به این نکته چنان که باید توجه دارند؟ آیا خواهند توانست این نیروی بزرگ رادرحل مسائل انقلاب به یاری بخوانندو درجریان عمل آگاه و سازمان یافته برآن تکیه کنند؟ آینده‌ء انقلاب ایران در دستهای پینه بسته‌ای است که در پنجم بهمن ۵۸ رای در صندوق ها ریختند.

نابسامانی زندگی شهرها در جهان سرمایه داری

ترجمه: ب. توانا

ساکنان مکزیکوبه تلخی می گویند: "ما یگانه افراد جهانیم که هوای تنفس مان را به چشم می‌بینیم" طبق داده های سازمان ملل متحدآلودگی هوادرپایتخت مکزیک ۱۰۰ بار بیشتر از حدی است که قابل تحمل شمرده می شود. در این شهر عظیم تقریبا" ۶۰۰۰ موسسه صنعتی و ملیونها اتومبیل وجود دارد. دهها تن ماده فعال که روی ساختمان ها پاشیده می شود، بناهای معماری مکزیک را تهدید می کند. کشیدن دو پاکت سیگار به مراتب بهتر از این گازهای سمی است. مجله آلمانی ژئوتصویر غم انگیزی از پایتخت مکزیک به دست می دهد: "در مقایسه با مکزیکو، نیویورک استراحتگاه، منچستر باغی آرام و توکیو واحه‌ای حقیقی است".

لازم به یادآوری نیست که توکیو با واحه زیاد فاصله دارد، همانطور که نیویورک را نمی توان استراحتگاه نامید. توکیو پایتخت کشور خاورکه بیش از ۱۲ ملیون جمعیت دارد، از دیر باز به شهرفوق‌العاده پر جمعیتی بدل شده که در زیر ضربات انبوهی وحشتناک کوچه‌ها، تراکم سنگین خانه‌ها و بطور کلی فقدان فضای سبز له می شود. **موریس کیت** پزشک توکیو که در عین حال نویسنده است در این باره چنین اظهار نظر می کند: "شهرها، که تراکم جمعیت درآن از قاعده بیرون است، ظاهر نفرت انگیز پیداکرده‌است".

مقامات شهرداری توکیو آینده یاس‌آور این شهررا مورد بررسی قرار می دهند. طبق برخی برآوردها تا ۱۹۸۵ مناطق شهری توکیو ۳۸ ملیون جمعیت را درخود گرد می آورد. گمان زنی ها در باره ۱۹۹۰ هنوزیاءس آور تر است. تراکم های شهری در طول ۵۵۰ کیلومتری جاده‌های متصل به توکیو و اوزاکا فزونی خواهدیافت. این قطب متراکم ۷۵٪ جمعیت ژاپن را دربرخواهدگرفت. طرحها و برنامه‌های زیادی برای نجات شهر پیشنهاد شده است. اما همه با مسئله پول برخورد پیدا می کنند. مقامات شهرداری به وامهای هنگفت متوسل شده‌اند. دولت که در زیر فشار افت های اقتصادی قرار دارد، هزینه‌های مربوط به ایجاد مسکن، حمل و نقل، خدمات شهری، و حفظ محیط زیست را فوق العاده کاهش داده است. بنابراین، این شهر عظیم و پرجمعیت به آینده مخاطره‌آمیز خود سپرده شده است.

تراکم جمعیت، کمبود خدمات روستایی، بحران وسایل حمل و نقل عمومی، تاثیر منفی اتومبیل زیاد، فقدان شدید مسکن، توسعه "مناطق فقیر نشین" و"محلات قرنطینه" شهری، افزایش خانه‌های مخروبه و بالارفتن بی سابقه نرخ جنایتها که ناشی از توسعه محلات فقیر نشین است، از جمله سوغات ناگزیر شهری شدن سرمایه داری است که با کم و بیش شدت در تمام شهرهای دنیای سرمایه داری به چشم می خورد. در عصر امپریالیسم بحران شهر نشینی تنها دامنگیر یک کشور نیست. بیماری مزمن شهر ها عامل غیر قابل انکار بحران عمومی سرمایه داری است.

هر شهر سرمایه داری از بیماری خاص خود رنج می برد. مثلا" برای نیویورک این بیماری مسئله جنایت است. چنانکه در ژوئیه ۱۹۷۷ هنگامیکه شهرنیویورک بر اثر اختلال در شبکه‌های برق در کام تاریکی شامگاهان فرو رفت، نیویورکی ها از پیامدهای قطع جریان برق به شدت مضطرب شدند. دلواپسی و ترس آنها بیهوده نبود: زیرا موجی از سرقت وراهزنی‌های مسلحانه سراسر شهر را فرا گرفت. در این جریان سارقین کرکره‌های آهنی مغازه‌ها رااز جا کندند، ویترین های آن را شکستند و اثاثشان را به غارت بردند. پلیس تنها توانست به توقیف دسته‌جمعی دست بزند و بیش از ۳۵۰۰ نفر را بازداشت نماید.

طبق آمار پلیس در ۱۹۷۶ در نیویورک هر دقیقه چند جنایت مهم: قتل، سرقت، راهزنی و غیره اتفاق می افتد. تنها در سال گذشته تعداد جنایات به ثبت رسیده در این شهر به بیش از ۱۳٪ افزایش یافت. در ۱۹۷۷ در سراسر کشور ۱۳۳۹ انفجار به ثبت رسید که ۱۱۲ قربانی و زخمی یا معلول داشته است. بیشتر این خشونت ها در نیویورک و در سایر شهرهای یالات متحده به وقوع می پیوندد. بنابراین، اگرمی‌بینیم که طبق برآورد موسسه گالوپ ۴۵٪ شهروندان آمریکا از ترس جرئت ندارند سرشب از خانه بیرون بیایند، چندان تعجبی ندارد. این رقم در شهرهایی که بیش از ۵۰۰،۰۰۰ جمعیت دارد، به ۵۶٪ می‌رسد. برای زنان رقم یاد شده ۷۷٪ است.

میزان جنایات در نیویورک و سایر شهرهای بزرگ آمریکا رکورد غم انگیزی دارد. این کاملا" مشهود است. با اینهمه، این بدان معنا نیست که جنایت صرفا" یک بیماری آمریکایی است و سایر کشورهای سرمایه‌داری از آن مصون مانده اند. همین وضع در ایتالیا به چشم می خورد. در این کشور تعداد سرقت نسبت به سالهای ۵۰ شش بار فزونی یافته‌است. بانک ها و مغازه‌ها مورد دستبرد گانگستر ها قرار می‌گیرند. زنان و مردان در دل روز از تجاوز مصون نیستند. اینها اکنون واقعیت روزمره ایتالیا هستند. در ۱۹۷۶ پلیس توانست مقدار زیادی اسلحه، مخصوصا" ۷ تن مواد منفجره، ۲۲ مسلسل، ۴ موشک‌انداز و یک توپ و هزاران سلاح سبک کشف کند. دراین اواخر گانگسترها در مقیاس بسیار وسیعی دست به آدم ربایی زدند. آنها بین ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶، ۲۵۰ نفررا ربودند. مجموع باجی که گانگسترها در جریان این آدم ربایی ها به دست آوردند ۴۹۷۶۴لیر بوده‌است.

وجود سندیکای جنایتکاران در ژاپن چندین قرن سابقه دارد. طبق آمار پلیس در این کشور ۱۱۰،۰۰۰ جنایتکار عضو سندیکا وجود دارد. اما اخبارعمومی معتقد است که تعداد جنایتکاران به میزان یک ملیون نفر است که بیش از یک درصد جمعیت کشور راتشکیل می دهند. "خانواده" **یاماگوتی** به عنوان گانگستر نیرومند شهرت دارد. گانگستر های **یاماگوتی** علاوه بر راه زنی و داد و ستد نامشروع ومواد مخدر، به کسب و کار مشروع هم اشتغال دارند. چندین میخانه و باشگاه شبانه در شهرهای بزرگ و چند موسسه ساختمان سازی، شعبه‌های بانک و آژانس های کاریابی زیر نظارت آنها است. به نوشته مجله آلمانی **دراشپیگل**، ژاپن دژ گانگسترها و بهشت جنایتکاران است.

در ایالات متحده، یکی از زیانبارترین جنایات ایجاد بی نظمی در میان پلیس است؛ این بی نظمی از راه حریق انجام می گیرد. **جمس ماهونی** رئیس امور مبارزه با حریق در شهر سانفرانسیسکو می گوید" در ایالات متحده جنایتی ارزانتر از حریق وجود ندارد. یک قوطی کبریت برای اینکار کافی است. " اکنون تعداد حریق های عمدی در هر سال از ۱۰۰،۰۰۰ تجاوز می کند و نسبت به ۱۹۶۷ – ۴۰۰٪ بیشتر است. در۱۹۷۶ تنها در نیویورک ۶۷۷۶ کانون حریق ثبت شد. درشیکاگو تعداد آن لااقل در سه سال سه برابر شده است. البته، آمارهای سانفرانسیسکو در ۵ سال اخیرحیرت‌آوراست. زیرا تعدادحریقها ۷بارافزایش یافته است.

مقامات ذیصلاح تائید می کنند که حریق ها سالیانه بیش از هزار نفر را در کام خود می کشدو ۱۰،۰۰۰ معلول بجای می گذارد. **والتر سویفت** معاون انجمن امریکائی بیمه‌ها مجموع خسارات ناشی از حریق را در ۱۹۷۶ نزدیک به ۱۵–۱۰ میلیارد دلار ارزیابی می کند. حریق ها معمولا" توسط آتش افروزان "حرفه‌ای" انجام می گیرد. آنان برای انجام این ماموریت از صاحبان یا دلالان خانه‌ها و مالکان مغازه‌ها مزددریافت می‌کنند. **جیمی برسلین** مفسر روزنامه‌ء نیویورکی هدف آتش افروزان را چنین توصیف می‌کند: "پاک کردن زمین وبیرون کشیدن سوداز آن".

مسئله‌ء مسکن یکی از مهمترین مسائل مبتلابه دنیای سرمایه‌داری است. این مسئله غالبا"جنبه‌ء عجیب دارد؛ زیرا با وجود فراوانی خانه‌های مسکونی تازه، خانواده‌های زحمتکشان ناچارند درخانه‌های مخروبه‌ء قدیمی، کلبه‌های چوبی و کاه‌گلی زندگی کنند. چندرقم به عنوان نمونه ذکرمی‌کنیم. در۱۹۷۶ اداره‌ء وصول مالیات اقدام به ضبط اموال۱۸۰۰۰ پاریسی نمودکه قادرنبودندحتی اجاره‌خانه‌ء خودرا بپردازند، بالاخره ۶۵۰۰ مستاجرمجبوربه تخلیه‌ء آپارتمان خودشدند. درهمین زمان ۸۸۰۰۰ آپارتمان خالی بود. این آپارتمانها در بهترین محله‌های شهر، درخانه‌های بسیارمدرن ساخته شده است. این "موضوع عجیب" خیلی آسان توجیه می‌شود: اجاره‌ء این آپارتمانها خیلی بالاتر ازدریافت ماهیانه‌ء یک کارگریا کارمند متخصص است.

دررم نیزاغلب آگهیهائی به‌چشم می‌خوردکه مربوط

بقیه در صفحه ۴